

# ابو احمد فلاس

رسیده و شاگرد و نحویش باشد هرگز اسرافازی در آخرت باید بیدری از دنیا دورتابد و هر که دنیا را نواهد از طریق آخرت بدست آورد تم گفته است که مرد اعلم عزیز کند و علم شریف خواستن و خواندن حق بزبان نیست بلکه با عمل است و تم گفته علوم ظاهر را چون با معرفت میزین کند صاحبش ابرنج در خط عظیم افکند و او را از پارسی تازی اشعار بسیار بود و بجز این باغی از جمله چیزهای نظر زبیه که ثبت کرده

بگریست اگر چشم بجزان تو چون      ننگت جز این چگونه می باشد چون  
 اذل که شده است خون جگر بهم      بر جای سرشک آید از دیده بیرون

و انصارف کامل انصاف بسیار است منجمله او را کتابی است در وعظ مشتمل بر سبید و شصت مجلس و کتابی دیگر در زهد و کتابی دیگر در تامل بعضی از آن کتاب دیگر در خلافت

# ابو احمد قلاسی

از قدمای مشایخ و از اجلا این طبقه است در ماه سیم جمادی بوده است زمان و اثنی و متوکل و چند طایفه بعد از او را در یافت نامش مصعب پدرش احمد است نشو و نمایش بعد از او که پیدا صلس از مرد بوده و از اقوان شیخ جنید ابو محمد رویم است از نقل است که گفت وزی در میان قومی بودم گفتم از ارمین در میان سخن از من سبید به شیخ ابوالاسلام در ذیل این بیان گفته نه اهل او بست آنکس که در میان صوفیان گوید از ارمین یا نعلین من ایقوم با او است که خود در میان یاران نه بینند مگر ضرورتی که ظاهر اقصای آن کند شیخ سیروانی که شرح عالش و یک کتاب سطور گفته که چون صوفی بگوید نعلین من از ارمین باید که در وی سنگری یعنی انجمت باید که مالک ملک و چیزی با سبب تا بتواند در عداد این طایفه معدود و شد همچنانکه در ترجمه انصارف کامل آورده اند در سال و سیت و نود و هجری کتبت پس از گذاردن حج بسکام انصارف حاج بیار شد و منتظر گشت گفت خداوند اگر مرا ببرد تو هیچ قدری بودی مرگ من بین المنزلین بودی نگاه ضرورتی واقع شد که در از محض بیرون آوردندی که بجای می گیر بر بند در بین منزلین برده و متعاقب بود وفات وی با سال فوت المعتضد بالله عباسی و از کلمات او است که گفته همواره نظری نیکو خواه تا با بزرگ بینی و کبر و ستانی بفتح قذف و کسر زون و سن و هله و یانیت فریب نعلین

# ابو غریب صفهانی

در او حسرت سیم و او اول ماه چهارم در میان طبقه اهل حال معروف و مشهور بوده اصلش از صفهانیان است و با شایسته عراق و فارس مرادوت داشته و روزگار خود را در طوس میگذرانید و با شیخ اجل عالم ابو عبد الله بن خفیف تمام است و زیاده او زیاد است و داشتی و با او مزاج نمودی او در کتاب خود نوشته که از محققان این طبقه بود و صاحب آیات و کرامات و در عشق بعین جمع رسیده بود یعنی بعد از اصلی خود بازگشته بود و او را اصولی خوانند از نقل است که وقتی در شیراز بد صنی سخت مبتلا گردید چنانکه از نزد کافی خود نومی گشت یاران خود را پیش خود خواند و گفت از هر یک مرا بشما یک حاجت است اگر گویم رو او خواهید کرد گفتند آری بگوی گفت چون مرا مرگ در رسد و روح از بدن منقالت نماید در کورستان کبر نام و فن کنسید یاران متحیر شدند از گفته وی و سبب پرسیدند گفت از خداوند خواسته بودم که اگر مرا ببرد تو قریب بست مرا بطرطوس مرگ ده اکنون آثار مرگ در رخا از من ظاهر شده و دانستم که مرا ببرد یک و

# ابن طیفور

۲۲۲

بیچ قدری نیت از آنجته خواهیم که در کورستان بکبران دفن شوم پس زمانی گذشت که درومی آثار صحت پدید آمد و بر خاست و بطرطوس شد پس از مدتی دیگر باره مریض شد و بطرطوس فات کرد و مقارن بود سال فاش با اوایل ماه چهارم بجزیه یکی از اینطایفه کوید که سبزد ابو العریب در آمد در طرطوس هر دو پایش آماس که ده بود و از بالای ران تازانوش کافه بود و دریم و خون بسیار میرفت و حالتی عجیب داشت یکی در آنحال از وی پرسید که چونی گفت چنین که می بینی اما هنوز گفته ام متنی الضم اش از به حال حضرت ایوب است که از سختی مرض عرس کرد و ابوب ایوب نادمی در تیرانی قسطنطنیه و آنکه هم الریح و از اینجکایت ارشاد میشود و مرید بر صبر خاصه در مرض و در خواستن صحت را از خالق صحت و مرض طرطوس بفتح طای مولف و سکون از شهر

شام است در کنار دریا و در این کتاب در چند موضع ضبط شده جماعتی از عرفا و غیر ذلک بنام

## ابن طیفور ابن طیفور بن یوسف حنابلین

از مشاییر و معتبرین اطباء بغداد است و در سمرقند سیسین منظم بوده و در عدد معالجین الطبقة معدود شده در ماه سیم بجزیه بوده است در بدایت امر و اوایل عمر از معالجات باهره و هنرهای ساطعه فرشا شهرت گسترده و در نزد فتح بن خاقان که وزیر متوکل عباسی بود مستعد و مؤتمن گشت از طبابت بنا و مدت از معالجات مخصوص اختصاص یافت و از مصدر وزارت انعامات جزیه و مواهب سینه بروی مقرر بود و آن دستور معظم در جمیع امراض دستور العمل از وی خواستی در حفظ اعتدال اعادات صحت اجازات او را مطیع و تسبیح شمردی هم در احوال رای و اصابات حدس او را از همگان معتمد دانستی و از همگان مسلم داشتی و چندان تبه اختصاص بوی از او داشت که مجال معالجات عامه نداشت و هم بواسطه فتح بن خاقان در نزد خلیفه مکانت تقرب یافت شهرت بی اندازه و ثروتی بی نهایت تحصیل کرد چنان قدر ریسع و جاه یغ یافت که بمواره در پیشگاه خلافت ملزم و از کرامت مقدم بود و جمهور اندک سیر بر آنند که مقام ابن طیفوری در نزد متوکل بآن رتبه بود که بختشوع در نزد هرون داشت و بجایی رسید که فتح بن خاقان باشون وزارت پیشگاه و هیچ جابروی تقدم نمی جست و در بزم خلافت بزم مقدم نمی نشست و هرگاه سواره بجانب دارا خلفه روان شدی مانند امراء عظام موکبی در نهایت شوکت و جلالت داشت و در پیشاپیش او گردی تازیانهها بردست ندای دور باش میدادند با این عزت و جلال بر خلیفه وارد می گشت گویند متوکل هیچ امری از امور طبیعیه را بر حضرت و اجازة او مسمول نمیداشت چنانکه اسحق بن علی در کتاب ادب بطیب آورده است که روزی آن طیب یکانه بر متوکل درآمد اسباب حجامت همیا. آثار حجامت ظاهر دید نظر بخلوص عیثت ممنوم و مهموم گشت چه حجامت را شرایط و آدابست که مراعات آنها واجب است و افعال آنها موجب خطر است و هم بواسطه آنکه از وی در آن باب اجازت نخواسته و طریق بی اعتنائی مسلوک داشته بود و زیاده غضبناک شد چنانکه آثار غضب از نا صیباش هویدا بود و متوکل را از صدق نیت و حسن طوئیت او خوش آمد بجا و دلجو می لب گوید و با حسان و کمر مت که سبت بفرمود تا سه هزار دینار زر سرخ حاضر کردند بروی مبدول داشتیم مرزعه که در هر سال پنجاه هزار در هم از آن عاید شدی بروی موهبت فرمود پس توقیعی نگاشته شرح کمر مت و نیت در آن ثبت کرده بدو تسلیم کرد عیسی بن ماسویه حکایت کند که وقتی ابن طیفوری رنجور گشت مرض شد او گرفت بجدی

طیف

# ابو محمد

۲۲۳

حلیف بترشد و چون متوکل آگاه گشت از موقف خلافت بجزم عیادت نهضت کرده بسیاری بن طیفوری درآمد  
 و بر بالینش نشست دست عنایت بر آورد و در زیر سر بن طیفوری بنهاد و نگاه بجانب وزیر خویش متوجه گشت و  
 گفت بهما رفته حیات من بزنگانی بن طیفوری پیوند دارد و اگر بدست احسان رفته عمداً او کشته شود زنگانی من  
 نیز منقطع گردد بعد از تقعات بی پایان بر خاسته بیرون رفت ولی یکباره زغارتن او بنده بنو سعید بن صالح که در گاه  
 خلافت را حاجب موسی بن عبد الملک که در نگاه امارت اکتایب بود بخواند و از جانب خویش بمیاد بن طیفور  
 روانه کرد و همی عنایات پیاپی و الطاف متوالی را می داشت تا آنکه فزونی با ستقامت انجامید در طبقات اصبا  
 بنظر سیه دست که متوکل بن طیفور را بفرمود تا در سه من ای مقرر خلافت بود قطعه زلفعات را اختیار کند و عمارت  
 و مقرر داشت که صقلاب ابن بجرمی در ملازمت ابن طیفور می سوار شوند و در بین سر بن ایمن آینه تا هر کجا بنای بن  
 طیفوری بر گزید مساحت کرده در تعمیر آن محل کمر بند پس دست یکدیگر سوار شدند علی که پناه هزار ذرع مساحت  
 معین کردند و علامات و منارات بر پا داشتند و خلیفه سعید هر روز بر روی مبنی داشت تا در محراب اربعه و علام  
 انخل صرف شود در کتاب اخبار الدول مسطور است که وی بعد از استغای از کار متوکل همچنان در نزد مکه کانت تقریب  
 داشت و حاجات او را مقصدی بود چون ششماه از خلافت منصرف برگشت روزی بنا بر رسم محمود بکام رفت و چون برود  
 آمد او را بتی محرق طاری گشت و از شدت حمی از پای درآمد چند روزی بپای بر بسته نهاد و سعادت بر عهد ابن طیفور سیه  
 مفوض داشت و چون اترک را از منقره وحشی بد که به او قتل متوکل بهاء کرده از ایشان مقام جوید ابن طیفور بر اربعه بعثت  
 تا شتر بر آب و او را جفا و پند و بی از این بر بالین نهاده و دست را عمل او که فصد نماید مضا شتر بر آورد و مقصد  
 فصد بکار برد و نگاه بواسطه عروق حبابه در شریان و قلب اثر م ظاهر گشت ساحتی چند گذشت که با نوا طه فصد بزرگ  
 و بعد از آن کتاب انفل شیع که در کیش مروت کفر محض است در دنیا سازی خود یافته او را من اسیمان حاجب گشت  
 اتفاقاً بهمان شتر مسموم خود را فصد کرد و بمقره خود رفت بر بست و این واقعه در سنه و هشتاد و پنجم و هشتاد و هجری بود

## ابو محمد بن نجیب شوع بن نجیب شوع

از خدای این سلسله و مره این طبقه است از وی نامی مذکور نیست و کیفیت مشهور است نام پدر و جدش شوع بن نجیب  
 و مسطور خواهد گشت و او را مولد و نسا بنا است و هم در شهر علم و عمل طب را در نزد پدر و جد تکمیل کرد و اگر چه معلم نزد فصد  
 این طبقه مشهور و مسلم نیست ولی مسلم است چندانکه عمل ناقصی نماید بانه بن علی کوشیده از از وی بکودت عمل مشهور  
 معروف گشت و همین مباشرت در علاج و خوبی قدم موصوف به و چنانکه مترجم ابن قفطی مسطور داشته مروی سیکو  
 اخلاق و خوش روی و کم آزار بوده و از حق العلاج بکترین چیزی قناعت داشته و فصد او را باب استحقاق را از خود  
 و غذا دادی او نیز از اطباء است که ترکیب او به چندان اعتقادی نداشته و استعمال او به اکثر برکت و اوقفا  
 و در هر حال غذیه مقویه از مرضی منع میگرد و اکثر معالجاتش با نزهت بیازان موافق می آید و هم از آن سبب معالجات  
 وی رغبت کلی بود نقل است که وقتی مروی که بوم طحال مبله گشته آمد تا بنزد او و او مشغول بوده چون نزد  
 انطیب عاوق بتدبیر جزئیة زمانی گذشت که آن مرض نرمن قوی را بن صحبت نمود و از این سبب معالجات  
 بسیار نوشته اند بر همین حال حالت میگوید روز کار خود را میگذرانید تا در سنه چهارم و هفتاد و هجری بمکه اجل کرد

# ابراهیم زهره

۲۲۴

در دفع آن توانست بکار بردن آن که زهره زود می‌نماید و در بعد از آن بجا رفت

## ابراهیم زهره و زهره

طبیعی دارد و اریبی می‌مانند بوده چنانکه از ترجمه شرح حالش مستفاد می‌شود مولد و نشانی می‌بخشد است و هم در این  
 تحصیل علوم نموده و مقامی بلند یافت و او از اطباء و فضلاء مانه سوم حجیر است و زمان خلافت مستفاد  
 و معتدرا در آن نموده مترجم تاریخ الحکام این قسطنطنیه مسطور داشته که وی جدا بود استی ابراهیم صابی است که شرح حال  
 در مجله اول از کتاب برشته تحریر در آن صاحب طبقات الاطباء کتبت آن طبیب فاضل بیانند را ابو استی کاشته و  
 عنوان ترجمه اش بیان آورده که **کان طبیباً فاضلاً مشهوراً و افاضاً العلم فی صناعات الطب**  
**جهد الاعمال حسن المعالجه و الطیب دانشمند و فاضل بیانند را چنانکه از ترجمه و کلمات اطباء مستفاد کرده**  
 فاضل مدرس این طبقه است به مباشرت علاج و اعمال عملیه کثیری پرده خسته طبیبی نه ناله اکثر اذوی سعادت کرده  
 و غیر طلی از طب را در مجلس تحقیق وی کتیب نموده اند و خود در فنون ادبیت سرآمد امثال اقران بوده و ثابت  
 این قره که از افاضل طبیبی نامدار است پیشتر از غیر نظر بر او بدایت امر در نزد وی کتیب نمود و موافق آنچه در ترجمه  
 این قسطنطنیه مسطور است که ثابت بن قره را تاریخی بوده است که مانند آن معتدین را نبوده و بعد از آن نیز نتوانستند  
 که مانند آن جمع و تالیف نمود و مبداء آن تاریخ را از سال است و نود و جری آغاز نهاده که در آن وقت سال عمر  
 بیت و پنج بوده و مانند سید و شفت و سه جری کاشته و در آن تاریخ از ابراهیم و فضائل او شرحی نوشته و  
 بعضی از فنون ادبیت او را ستوده است که از طبیبی نامدار و فضلاء و ز فاضل است پس او است که شرح حالش مختصراً  
 بجای خود مسطور خواهد گشت و از تشخیصات یگانه که از وی کاشته اند آن است که وقتی یکی از بزرگان بغداد در آن  
 در آلات تنفس پدید گشته و از سینه چرک بسیار می‌آید اطباء آنرا تشخیص نسیل داده بودند و در این از صحت نوسید شده بود  
 تشخیص مرض از حکیم با هر غیر خواستند پس از دیدن همین مرض طبیبی معالجه را جواب بگفت سبب آن تغییر داده  
 کین دور گذشت اثری از آن مرض در مزاج مریض باقی نماند پس طبیب از وی سوال کردند از تشخیص آن مرض در آن  
 آن بدو ای اندک گفت در ابتدا چون بنسید بدیم و جس نبض نمودم در آن آثار نقصان و ازین همی استنباط نمودم  
 دانستم که قره در شش منبت و در ریه افتی نباشد چه اگر قره در ریه باشد که اطلاق سئل بود و میشود لازم باشد  
 از احمی و نیندر یاز بابت آنکه چون آلت ترویج قلب که مبداء روح حیوانیت میباشد آفتی بدان سد قوی بشره را  
 آفت و نقصان پدید کرد چون نمی‌آید امکالات رویه در بعض بنسید بدیم دانستم که سبب منبت از آن روی معالجه  
 به انسان دانستم که باید شود اطباء بر حسن قریح و علم وی آفرینا نمودند و بنا بر روایت ابن قسطنطنیه که از تاریخ  
 ثابت بن قره نموده و فاته الطیب دانشمند شب پخته یازدهم شهر صفر المظفر سنه سیصد و نه در بغداد اتفاق افتاد

ابراهیم زهره  
 در ترجمه تاریخ الحکام  
 در ترجمه تاریخ الحکام  
 در ترجمه تاریخ الحکام

## ابوالفتح محمد بن علی از ارباب الفیاض

رباب تراجم در شرح احوال می‌آورده اند که وی در عصر خود در شش پیشوای مردمان بود و در دانش و زهد مرتقی  
 بعظم داشت در مردمانی در محضر شیخ ابو علی سخن باستفاد تا اشتغال حبت پس بدررس قاضی حسین بن محمد مردود  
 حاضر شده

# ابوالفتح ارجان

۲۲۵

حاضر شده فنون علوم بروی قرانت نمود روزگاری ملازم وی گشت طریقه واسلوب قاضی را بشا به تحصیل کرد که قاضی در حق وی گفته هیچکس بطریقه من چون ابوالفتح انس و علاقه نیافته و مانند او تحصیل ننموده و نیز از اعظم محدثین مانند ابوبکر هیمتی ناصر روزی و عبد الغفار بن اسمعیل بن عبد الغفار فارسی صاحب کتاب مجمع الغرائب استماع حدیث نمود پس از چند میاره نیشابور شد در آن بلد اصول فقه بر امام بحرین ابوالمعالی قرانت کرد و در مجلس مناظرت و مباحثت نمود کلامش نزد ابوالمعالی مرضی و پسندیده گردید آنگاه بناحیه ارجان مساودت کرد و سالانی چند در ارجان امر قضاوت بهمهده وی مسلم بود بجاه قضاوتش طریقی خوش و سیرتی یگوسلوک میداشت پس عریبت حج بیت الله کرده بجانب حج متوجه گشت در عراق و حجاز و جبال مشایخ اساتید حدیث را ملاقات کرد و از ایشان استماع حدیث نمود و ایشان نیز از وی استملا حدیث کردند چون از کمر حاجت کرد زیارت شیخ عارف حسن بنمایند که شیخ وقت خویش بود عازم شده بمنزل او داخل گردید شیخ او را بر ترک مناظرت اشارت نمود اما لایزال امره از آن زمان مناظرت و مباحثت را ترک کرد و خود را از امر قضاوت معزول ساخت از او اختیار کرده ملازم مدتی خویش گردید و از مال خود بسرفی مقرر برای طایفه صوفیه بنا نمود و خود را بنحای تصنیف و عبادت مشغول گشت تا آنکه با بصیرت و تقط از حال خویش در مستهل محرم سال چهار صد و نود و نه وفات یافت یا قوت در کتاب معجم البلدان در خط ارجان گوید ارجان بفتح ثم السکون و کسره فین معجم محالی است در نواحی نیشابور گویند که آن بر بنفاد و ویک قریه مشتمل است قصبه انرا او نیز گویند با ارجان گروهی از خداوندان دانش و ادب منوبند از جمله ایشانست ابوالفتح سهل بن احمد بن علی ارجانی که در محرم از سال چهار صد و نود و نه وفات یافت

## ابوالفاسد الحکیم ارجانی

از فضلای طبقه عرفا و اهل حال است اصلش از ری بوده و نشوونمایش در نیشابور در ماه چهارم جهریه در بهت حال تسلط بویه و او اخر سامانیان در ان ملک معروف و مشهور بوده نامش جعفر است و پدرش محمد و محبت با ابوالعباس بن عطا و احمد بن ابی الحواری و شیخ ابو علی رودباری داشته در بهت حال که بدین طریق خواست قدم نهادن فراوان داشت جمله را بر اینطایفه حشر کرد و همچنانکه در نهایت حال چون قتش در رسید درویش از دنیا بردن وقت مشایخ ری در حق وی گفته اند چهار چیز در ابوالفاسد رازی جمع بود که کس نبود جمال و مال و زهد بکمال و سخاوت تمام و تقه در دعوتی با جماعت صوفیان حاضر بود شیخ جعفر غلجی نیز آنجا بود چون خوان نهادند و خوردنی از برکت نامادینه ابوالفاسد دست بخوردنی نبرد گفتندش جماعت را موافقت باید کرد گفت امروز روزه دارم شیخ جعفر غلجی گفت که ثواب روزه تو بر تو دو ستر از شادی برادر است و آنرا بهتر دانی روزه کشائی الامراه باش و افطار کن و بی نی الحال است بطعام برد و بخورد و بخلدی گشت بر از شادی بزرگ نمودی و اتقان حاصل شد از اینجکتابت ارشاد شو و بخورد و خیر کی بدست و در بدن دل برادران با عنایت با ایشان که نه پیش از عبادات ظاهری بیشتر است و دیگر عادت شنیدن قول بزرگان که در آن فواید بسیار است از تربیت با بخلدی و روزگار زندگانی در نیشابور و سیرت و آثارش در همانجا پایان آید بسفر آخرت ره می نمود و در قبرستان آفشره فون گردید و مقارن بود سال فائس و آن فیه در نجات الانس نوشته با سال سیصد و هفتاد و هشت هجری و سال قبل از ظهور غزنویان از او پرسیدند و بیام

# ابوالقاسم محمد مقدسی

طلب بهترین چیز که سبب ترقیات غسانی تو بود چه بود گفت اطاعت قول بزرگان پری کلام ایشان

## ابوالقاسم حکیم سمرقندی

از اجلار طبقه عرفا و معتبرین ایشانست در او ایلان چهارم بهر چه در میان اینقوم معروف و مشهور گردید نامش آنحضرت  
 محمد بن اسمعیل است و در عدد معتبرین مشایخ معدود و خود با ابو بکر و راق صحبت داشت و نسبتش بدوست او را در  
 معالجات و عیب نفس و افات سخنان نیکوست و چنانکه در حق وی گفته اند لَوْ لَمْ يَكُنْ نَظَرُهُ فِي الْعَرْشِ لَإِلَى الْعَرْشِ  
 إِلَّا إِلَى اللَّهِ سُجَّانَهُ وَنَعَالَى وَكَانَ مُعَامِلُهُ مَعَ الْخَلْقِ طَلَبًا يَحْظُوهُمْ دُونَ حَظِّهِ  
 یعنی آنچه مشایخ در حق وی گفته اند که از عرش تا بفرش نظرویی نیفتادی مگر بحق سبحانه تواند که ای کلام منی بر مسئله  
 توحید بود و معامله و اخلاط وی با خلق از جهت حظوظ ایشان بودند حظ نفس خود و وقتی از وی پرسیدند که یا شیخ  
 در ایام سیر و سلوک خود گزایدی و چه کس پسندیدی گفت شیخ ابو بکر و راق چه اگر پس از مصطفی صلی الله علیه  
 و آله پیغمبر و ابودی در ایام ما ان کس شیخ اجل عالم ابو بکر و راق بودی از علم وی و حکمت وی و شفقت وی بر خلق  
 و عدل انصاف نقل است که روزی انصار فاجل در سرای خود نشسته بود ابو طاهر کرد که از بزرگان آنوقت بود  
 در سرای وی آمد بدرون رفت حوض آب دید و تمیز و با بر کرد آن چون حال را اخلاف درویشی دید باز کردید و در آن  
 نزدیکی بر در دکانی نشست شیخ ابوالقاسم غلام خود را بخت بر خیزد برتری بیاد و انسر و بار اینفکن نگاه گفت  
 نزد ابو طاهر شود و کوی آنچه خلاف میل و طبع انصار بود از میان بر داشته شد گرم آنکه دیگر باره بمنزل ما آید  
 ابو طاهر اجابت کرده بمنزل می رفت چون در آمد نشست وی گفت یا اباطاهر آنچه که ترا از حق سبحانه و مجاب  
 از میانش برداشتم لیکن با حق صحبت چنان کن که در ختی ترا از وی حجاب نشود از اینجاکت ارشاد شود  
 بر چند چیز اول نظافتهای ظاهریست و بعضی لوازم زندگی که بودن آن نقص از برای عارف نیست بلکه  
 باید عارف باشد و دیگر آنکه عارف چون بعضی تجملات در کسید نباید فی الحال از او بر کرد و دوری کند دیگر  
 دل بسکی آنهاست به بعضی چیزها همچنانکه در ختمها را بگفت تا بنید خستند و هم در اجبار وی آورده اند که روز  
 انصار کامل نشسته بود و در میان خلق حکم میکرد یکی از اهل باطن بزیارتش آمد او را زیاده مشغول دید که نمیشد  
 با او صحبتی بدارد و گفتگویی نماید پس وقت نماز در رسید انشخص بر خاست و سجاده بر روی حوض آب افکند و نماز  
 کرد چون فارغ شد شیخ ابوالقاسم گفت ای برادر این کار که تو کردی کو دکان نمایند مرد کامل آنست که در میان  
 چندین شغل دل با خدای عزوجل تواند نگاه داشت تا اینجا بود آنچه از نعمات الانس نقل شد و آنچه در بعضی از کتب  
 دیگر نوشته شده است که وی دارای علوم ظاهر و باطن بود و عموم مردم بوی جوع کرده در میان آنها  
 حکم مینمود و در مدرسه تدریس جماعتی می نشستند و از بیاناتش استغوات مینمودند و چنانکه از ترجمه اش متغنا  
 میکرد و انفاضل کامل در سمرقند می بود تا در روز عاشورا محرم رسید و چهل و دو بهجری ازین سرای خانقاه  
 بهار جاودانی کشید و در مقبره جاگرویزه مدفون گردید سمرقند بفتح سین ممله و میم و فتح قاف  
 از بناهای ذی القرنین است بنا و رار النهر و فتح ان بست سعید بن عثمان شد و در این کتاب از چند موصی  
 ضبط شده جاگرویزه بفتح کاف و سکون ا و کسر ال ممله و یا کس و از محل بزرگت سمرقند و قبرستان سمرقند از بنا

# ابو یزید مرغزی

۲۲۲

بوده و جماعتی از اهل علم و فضل به انجا فرستادند

## ابو یزید مرغزی

از فضیله طبعه عرفاست با شیخ الاسلام خواجه عبدالعزیز معاصر بوده او در کتاب خود مینویسد که ابو یزید مرغزی فقیه خراسانی بحج میشد بکربان شامان رسید در آنجا بصحبت ابراهیم بن شیبان که از مشاهیر این طایفه است و شرح حالش در این کتاب مسطور است بر سید خدمت میرا عنایت الهی آنست که سال بحج زلفه لازم گرفت تا عمارت دل کند پس زیارت آب و گل بعد از مصاحبت می توفیق سرچ یافت و همواره منجحه است عجب کیمیائی بود صحبت مرشد که بیک نظر مسجود دراز نمود خواجه علیه الرحمه مضمون این شعر ازین بیان

اقتباس نموده

کیمیائیست عجب بند کی پریشان خاک او کستم و چندین در جاتم داند

نقل است که چون ابو یزید از دنیا رفت از روز باران شدید بسیار بدین توانستند بکورتان برود در موضع در خانه اش ببارت که استند چون خواستند که بیرون برزد ان موضع را شکافته حسبش در آنجا نیافتند پس در مجلس با بدینجا از آن که موافق کورتان بودند گفتند جماعتی باقی را بدینجا آورده بر رسم مقرر کرده که در آن بود فون شد چون قبر را بشکافتند جد و برادر آنجا یافتند شیخ الاسلام در ذیل این بیان گفته که آن ولایت ناز فقه یافته بود بلکه از پیرو صحبت او در یافته چون ظاهرش بقبول فضایل راسته نفس تیز زود در او تاثیر کرده مرغزی بطبع عظیم و سکون راه و صله و فتح غنیمت و کسری میجوید

## ابوالادب

از مشاهیر طبعه صوفیه و در ماه سیم هجری بوده است زمان متوکل تا روزگار مقتدر عباسی را در یاد داشته گنیت اصلش ابوالحسن است نامش علی و از مردم بصره است و او را ابوالادیان از انزوی گفتند که در همه دنیا مناظره کردی و مخالفان را بستستی او با شیخ جنید و ابوسعید خراسانی معاشرت و صحبت برد و رسیده و او مردی عالم و فاضل بود و صاحب لسان و او را خلاصی بود احد نام صیاحب نقیحات الانس از احکامات کرده که گفت روزی میان او و مجوسی سخنی میگفتند ابوالادیان گفت که آتش باذن خدا تعالی کار میکند و مجوسی میگفت نه چنین است بلکه بطبع خود کار میکند پس مجوس گفت اگر من بنامی که آتش باذن خدا تعالی کار میکند بدین تو در آیم پس بر آن کار اتفاق کردند که آتش را برافروزند و ابوالادیان در میان آتش بود مردم از آنجا با جنر گشته بنیزم بسیار حجاب کردند و عظیم برافروزند جمعی کثیر از هر طبقه به انجای حاضر آمدند بگرد و گفت آنچه را نقد کرده بجای آور ابوالادیان پای بر آتش نهاده در میان آتش قرار گرفت چون بنیزم تمام بوخت اطکر مارا بر روی من بین کردند ابوالادیان دیدند سجاده انداخته بودند نماز میکرد چون سلام باز داد برخواست و بر بالای اطکر با برفت و در آنجا نشست روی بان مرد مجوسی کرد و گفت ایکنه دیدی کفایت است یا نوبت دیگر در آیم و چون این سخن گفت روی در هم کشید مجوسی فی الحال مسلمان شد جماعت مردم که حاضر بودند زیاده و تعجب کردند و شان انصاف اهل نظر آنها پیش از پیش گروید و پوشیده نخواهد بود که اینگونه کرامات که در این کتاب مستطاب یافته گناشته شده

جای

ابو یزید

که چه با هم سخن در آید

بیک با هم که سیر است

کلام این ابو یزید در ابوالحسن

عظیم مذمت

# ابو سعید خرابی

جای تجب نیست چه دلیل است بزرگ گرفت از برای سجزات انبیا و قبول خوارق عادات از آنها تفصیل بیان  
در شرح حال شیخ اجل ابراهیم خواص گاشته شده در انقیام جای تفصیل و شرح آن نیست مع الجمله احمد خادم گفته  
که چون شب درآمد و پاهای او را میمالیدم در زیر انکشت پای وی از اثر آتش آبدیدم بمقدار سیسی گفتم یا شیخ این چیست  
که بر پای تو میسینم گفت چون بر سر آتش میرفتم غایب بودم چون باخراش رسیدم حاضر گشتم و آن سخن بگفتم و اگر  
این حضور در میان آتش بودی بسوختی و آن از جهت غلظتی بود که او را طاری سبب اشتعال سخن از شیخ الاسلام خواجہ عبدالمجید  
انصاری نقل شده که آنکارف کامل ہر گاہ خیال حج کردی از خانہ خود محرم شدی و تمسکہ کردی قتی از حج باز آمد ہما نزد  
لبیک زدند گرفت اہل بیت و گفتند این چه خیالیت تو اکنون باز آمدی بلبیک میزنی و خیال مرحبت داری گفتند  
بارلبیک نماز برای حج میزنم بکہ لبیک از برای اوست کہ مرا خواندند و بسوی او خواہم رفت پس از آن یک ہفتہ بر نیامد  
کہ از دنیا برفت اگر چہ سال فاش در دست نیست ولی چنانکہ از ترجمہ اش مستفاد کردید متعارف بودہ است با او خرامہ مجید

ابوالادبایان بفتح الف و سکون ال و مطلقہ یا شاہ تجانیہ دوزن

# ابو سعید بن اعرابی

از مشاییر فضلائی طبقہ عرفا بودہ اصلش از بصرہ است نامش احمد بن محمد ساکن کہ مسطرہ بودہ است در ادخر ماہ سیم و اہل  
ماہ چہارم حجریہ معلوم ظاہر و باطن معروف و مشہور گشت جامی حمد لہ اورا در حداد طبقہ پنجم ازین سلسلہ گاشته و گوید کہ  
عالم بودہ و فیقہ دیر برای اینطایفہ تصنیفهای بسیار است و بصحت جامع ازین طبقہ رسیدہ مانند شیخ جنید و عمرو بن عثمان  
مکی و ابو الحسین نوری و شیخ حسن موسوی و شیخ ابوالفتح جمال بعضی گفته اند کہ وی قریب ازین سلسلہ طبقہ چہارم  
شیخ الاسلام گفته کہ وی در گہتای توحید سخت یکتوت در آنجا گفته لا ہکون قرب الا وثمہ منافذ نزدیک گویند  
تا مسافت نبود و ہم شیخ الاسلام در ذیل این بیان گفته کہ در قرب دو کلمہ است کہ یکی بدگیری نزدیک بود پس چون نگر  
قرب بعد باشد و تصوف یکاکی باشد و از کلمات ابو سعید است کہ کلمۃ التصوکلہ ترک الفصول و المعرفۃ کلھا الا عارف  
یعنی تصوف یکی ترک زیادیت و معرفت یکی آن اعتراف است بنا و ادانی یعنی بازیافت ائمہ ویرانی شناخت و نیز از کلمات  
اوست کہ گفت لا ہکون الشوق الا الی غائب یعنی نمیباشد اشتیاق کہ بر چیزی کہ حاصل موجودیت زیرا کہ شوق میل  
و پیدا شدن چیزی و این معنی نسبت با معدوم وجود گیرد و بہ نسبت با موجود صورت بندد و اما کہ در حضور محبوب شخص با  
شوق باقی است ان شوق حصول نیست بلکہ شوق بقا حضور محبوب است دراز منہ آیت و این معنی حالہ الشوق معدوم است  
شیخ الاسلام در ذیل این بیان گفته شیخ اجل عالم داود طائی در گفتند تو مشتاقی گفت نہ مراد دوری بود کہ مشتاقی نامش  
غایب مشتاق بودہ است من ہوتہ در نظر حاضر است و ہم از اوست کہ امدتعالی بعضی از اخلاق خود بادشمنان دان  
تا آن بردوستان وی تعطف میکند و بدان سبب دوستاش می نمایند و نیز از اوست کہ گفته علم را با آداب ان باید کجا  
حدسائید و اگر غیر ازین باشد انعلم را فایدتی از برای تحمیل کنندہ اش نباشد و انعالم فاضل در کہ مسطرہ روزگار خود را  
بارشاد میکند زانکہ نارسید و چہل مجبری روزگار زندگانیر ابرود نمود و در اوقات او را شیخ حرم خواندند و در کہ مدون  
کردید تا اینجا بود آنچه از نعمات الانس نقل شد و اما آنچه یافتی در متوفیات سعید و چہل نوشته این است ابن الاعرابی  
المحدث الصوفی ابو سعید احمد بن محمد بن زیاد البصری نزل مکہ روی عن ابي الزعفران بنی



# ابو عمر و نجاشی

۲۲۹

و از مواعظ و بی کبی کتاب و صایا بوده که در است ای ترجمه نامی از او برده شد و دیگر کتاب جمع و تفریق که در اداب  
طریقت بوده است و دیگر کتاب نواید که متعلق بکلمات این طبقه بوده

# ابو عمر و نجاشی

از اجداد معتبرین طبقه عرفاست در ماه چهارم هجریه بوده است نامش محمد بن ابراهیم است و بعضی ابراهیم نوشته اند  
اصلش از نیشابور است و از آنجا بکه حمله نقل نمود و چهل سال بکه معظمه بجا آورد تا از دنیا برفت و او را از طبقه عامه نوشته اند  
و او شیخ جنید و ابو عثمان حیرری و ابو محمد روم و خواص را دیده و با آنها صحبت داشته و عمری در زیارت و شصت حج  
نموده گویند در ایام مجاورت که معظمه محض احترام موسی بر زمین نیندخت و در اطراف حرم بول نمود و از ابو عمر و نجاشی نقل است که  
گفت بکه بودم و جماعتی از مشایخ حاضر بودند مانند ابو بکر کتانی و ابو الحسن مزین کبیر و صفیر و غیر ایشان طلقه زده بودند و صدقه  
ابو عمرو زجاجی بود و چون سخن از مطلب علمی فنی وی حکم کردی بوی حوالت نمودندی پیوسته گفتی من سی سال غلامی  
جنید را بدست خود پاک نمودم و بان فخر میکردم و از حکایاتی که خود او نقل کرده است که در او ایل حال مذکافی چون با مردم بود  
چنانچه دینار ز راز و بمن میراث رسید و بقصد حج از نیشابور بیرون شدم چون بنی بل رسیدم مرا شخصی پیش آمد و گفت یا خود چه  
در منیر من گذشت که در هر مقام بهتر از راستی چیزی نیست گفتش چنانچه دینار با خود دارم گفت بمن ده همایز ابوی اادم از ان شهر  
همچنان یافت که گفته بودم پس گفت بتان که راستی درستی تو مرا تفسیر حالت داد آنگاه از مرکب خود فرو داد و گفت تنها دارم که  
این مرکب از آن تو باشد و سوار شود به سمت که خواهی بروی و کتم مرا مرکب لازم نیست الحاح بسیار کرد که روحان کن با مرا رو  
سوار شده گفت تو برو که منم بر اثر تو می آیم سال دیگر در که بمن رسید و با من بود تا از دنیا برفت و از این حکایت ارشاد میشود  
او لا بر راستی که آنرا نواید بسیار است و دیگر نظر مرشد که چون کسی فتاد که مستعد است از برای قبول ارشاد و انکس را تغییر داده براه  
خیر خواهد کشید و بسر منزل حقیقت خواهد رسانید و نیز از حکایاتی که در ترجمه وی نقل شده این است که وقتی در موسم حج عجمی پیش  
او آمد که برات مراده که حج گذارده ام و یاران تو مرا بتوشان دادند که برات حج از تو بستانم شیخ سلامت صدر و سادگی او را  
دید و دانست که یاران با او مزاج کرده اند آنگاه بجا از اشارت کرد و گفت انجار و بکوی یارب اعطنی البراءة ساعتی برینا  
که آن مرد عجمی بازگشت و بدست وی کاغذی که بخط سبزه بران نوشته بود **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا بَرَاءَةٌ فُلَانٍ**  
**فُلَانٍ مِنَ النَّارِ** این برات فلانست پس فلان و خلاصش از آتش از این حکایت ارشاد میشود و بد بر صدق که آن جزو  
رساننده است مرد را بمقامات عالیه با نجله انعارف کامل روز کار زنده کانی از او که معظمه بیهوده تا در سال سیصد و چهل و  
روی بسیاری آخرت نهاد و در همان ارض شریف مدفون گردید از کلمات اوست که گفته کلان بلنفض من البشر شیخی  
الی من ان اشی علی الناس یعنی اگر از وجود بشریت من چیزی کم شود دوستم از آن دارم که برایت روم زجاج بضم ز با هم

# ابو عمر و نجاشی

و الف میان دو هم

از معتبرین عرفا و فضلاء ماه چهارم هجریه است و از طبقه عامه است و نبش و نبش است ابو عمرو بن اسمیل بن نجید بن احمد  
السلمی است و او بد شیخ ابو عبد الرحمن سلمی است از جانب مادر وی از کبار اصحاب ابو عثمان حیرری است ادراک زمان شیخ جنید  
کرده در میان مشایخ متفرد بود و در اطریقی خاص و مخصوص بود از تلبیس حال و نگاه داشت وقت و حدیث بسیار داشت  
در میان

# ابو عمر بن محمد

۲۳

و در میان محدثین ثقه بود نقل است که در بدایت حال انعارف کامل که مجلس ابو عثمان میرفت روزی می خریدی از برای خرج  
شور مسلمانان بطلبید چکس خواہش ابو عثمان را اجابت کرد ابو عثمان بعضی تنگ دل شد که در مجلس بگرفت چون شب در آمد و عمر  
بعد از نماز خفتن کیسه که دو هزار درم داشت با خود برده بنزد ابو عثمان نهاد و گفت این در هزار تنگمی است در آن کار که میخواہد  
صرف نماید مرشد از اراکات وی خرم شد روز دیگر چون مجلس نشست گفت ای زمان ما را ابو عمر و امید واری بسیار حاصل  
کردید که دو شینہ دو ہزار درم بچہ خرج ثمر مسلمانان آورد کہ بمبارف خود برسانند جہاں خیر ابو عمر و چون این سخن از او  
شنید بر خاست و گفت یا شیخ ان در اہم از مال ما در من بود بخت مخارج ثمر تزد تو آوردم امروز معلوم شد کہ بان رضایت  
من باز پس بید کہ بوی بد ہم ابو عثمان فرمود تا کیسہ را آورده بوی دادند چون شب درآمد آو جہ را بنزد ابو عثمان آورد و گفت  
چہ شود کہ این در اہم را چنان بدان کار صرف کنیسد کہ بخرمن و استاد اجل کسی نماند کہ شاید ریاد آن بود ابو عثمان اگر دست  
دادہ تمنا می ویرا قبول نمود از ایچکایت ارشاد می شود مرید بر آنکہ اگر خیری خواہد از کسی صادر شود بچہ رضای حتماً آنو کند  
کہ در نظر مردمان نیاید و غرض می شای اہل سنت بر شد بود بلکہ آن بود چنان دید کہ کس اخیر از خدا تعالی بر آن قوف نباشد  
و او آخرین کسی است از اصحاب ابو عثمان کہ از دنیا بر فترہ و سال فوت انعارف کامل در سنہ سید و شصت و پنج ہجری  
بودہ در نیشابور در سال وفات منصور بن نوح بن نصر سامانی سلطان خراسان و ترکستان تا اینجا بود آنچه از ترجمہ و  
از تفحات الانس نقل شد یا فی در کتاب مرآت الجنان در متوفیات سنہ سید و شصت و پنج گاشد و فہما نون  
الشیخ الکبیر ابو عمر واسمہ بیل بن محمد الامام النیشابوری شیخ الصوفیہ بخراسان انفق اموالہ علی  
الزہاد و العباد و صحب المجتہد و اباع عثمان الجیری و سمع ابن ہبہم بن محمد البوشنجی  
و ابامسلم الکمی و طبہ ہما و کان صاحب احوال و مناقب و موافق روایت شیخ شہاب الدین بہروردی  
در نیشابور قروی مشہور و بنامی عالی داشتہ بسیاری از این طبقہ در اطراف قروی مدفون بودہ اند و ہم او گاشتہ روزی  
کہ جنازہ او را بر میداشتند از ہر طبقہ از اہل ظاہر و باطن او را تشیع نمودند و بر فوت وی انوس میخوردند یکی از علمای اہل  
ظاہر بعد از دفن او را بخواب دید پرسید یا شیخ در اندامی بر تو چہ گذشت گفت از پرش مال حساب اموال فارغ گشتہ ام  
تا بہ منیم اعمال مرا بنزد او قدری خواہد بود یا بخوابد بود شخصی از مریدانش او را بخواب دید پرسید یا شیخ چون ترا در قبر گذاشتند  
بر تو چہ گذشت گفت از ہول آن پرس کہ ہر چہ گفتہ اند صد چند است و او را کلماتی بس عالی آنچه از کتب بی طبقہ بہت  
آمد در ایچقام گاشتہ میشود از اہل جملہ است کہ گفتہ رُب سکوٹ ابلغ مرکب کلام یعنی بسا خاموشی است کہ  
تأثیر ان اقوی و محکم است از تاثیر سخن گفتن و ہم از کلمات حکمت آیات است کہ گفتہ منکر من علیہ نفسہ  
ہان علیہ دینہ یعنی کسی کہ نفس وی بوی کرامی بود و عزیز دین وی بوی خوار بود و ذلیل حاصل آنکہ خود پسند  
خود خواہد را صاحب دین نباید دانست و ہم او گفتہ نوبہ الاحسان خیر من الاحسان یعنی تربیت احسان  
کردن باید آنرا کردن و میت نامہادن بلکہ پذیرفتن بہتر است از احسان متانف و قتی از او پرسیدند کہ آن صفت کہ نوبہ  
از ان چارہ نیست گفت ملازمۃ العبودیۃ علی التہ و دوام المرافہ یعنی آنچه بندہ را از ان چارہ نیست  
نازم کردن بندگی است بر خود بطریق سنت و دوام پاسبانی دل کردن کہ غیر خطور کند در آن و ہم از کلمات او است کہ  
گفتہ الانس بغیر اللہ تعالی و حشہ یعنی بر آتم گرفتن بغیر حق سبحانہ و تعالی استکار شدن نفور است از خدا شانه  
بنجید

# شیخ ابوالقاسم مرقی

۲۳۱

نجید بعنم نون و فتح جمیم و سکون بار و وال هله سلمی بضم سین هله و فتح لام مخفف فسوایت بلیم که قبلاً تیشو و...

## شیخ ابوالقاسم مرقی

از اجله مشایخ و مجتربین طبقه عرفا است لفظی این کلمات ظاهری باطنی است بوده و او در ماه چهارم بحریه در میان این سلسله معروف و مشهور بوده نامش حضرت پسر احمد بن محمد مرقی نشود نمایش در یثرب بوده و او برادر ابو عبد الله مرقی است که شرح حالش نگاشته شده جامی علیه الرحمه در تفحات الانس میسکار که ابو القاسم مرقی از بزرگان مشایخ خراسان بود و یکنه در وقت خود و طریقت خود و عالی حال و شریف همت بود شیخ سلمی که شرح حالش در این کتاب مسوالت در حق وی گفته که بکن احد من المشایخ فی صومه و وفاز و جلسنی بنی ندیم بیچک از مشایخ که...

وی بوده باشد در طریقت و سکوت و نشستن بر مندر شاو و او با ابن عطاء و جریری ابو بکر بن ابی سعدان و مشاد و ذوب روه باری صحبت داشته انتی از شیخ ابو سعید ابو الخیر نقل است که گفت هر کس که خواهد بیسند کسی که جامع علوم ظاهر و باطن است و ازین بیان چنان مستعد میشود که ابو سعید بن ابو الخیر پس ز آمدن به یثرب او را دیده بهر حال در بسیار از بزرگان...

طبقه نام وی است بخصوص در رسایل شیخ ابو القاسم قشیری با کجمله انوار فاضل در یثرب و ایام و وقت خود را با نشان خلق میکند زانند آدرسنه سعید و هفتاد و هشت بجزی در ابتدای خلافت القادر بالله عباسی سلطنت سامانیان در یثرب زانکه کانی را و داع گفته در همان شهر دفون کردید و از کلمات او است که گفته عارف است که در معروف وی مشمول کرد...

از آنکه بخلق نکره چشم رویا قبول و هم از کلمات او است که گفته او اهل بکره الذخول فی النصف از یتصدق فی الاضباع انفسهم بحکم اول خیر و بر کسی که از در آمدن در تصوف پیدا کرد و در دستکوسا متن جماعتی است در خراب که از خود و مشایخ خود و بعد از او پرسیدند شیخ دقار و علم صیت گفت آنکه تا نماند نکوید و بی تامل نرسد که این دو سبب سبکی مرد با سیر و سلوک است و نیز از او پرسیدند اینکه این طبقه را امر است بر پر هیز کاری سبب صیت گفت چون...

در میان آمدن دین دنیای مرد مستحکم کرده و چون آن استحکام پیدا کرد درجات عالی را او را که خواهد نمود و قوی گلی از او صیت خواست گفت چون موافق سه کار شدی تو یقین تر از یقین شده بمرسزل ایت رهنومی خواهد کرد اول آنکه ترک نمائی بد او لسانا ایذای برادران دینی را و دوم آنکه درین نزاری قدم و زبانه از برای غیر ستم آنکه با جله و تدریر زانکه کانی گمنی در میان خلق مرقی بضم سیم و قاف و راره هله و یثرب...

## ابن عیاض صدیقی

از اساتید فن فقه و سناده و شیخه حدیث است و در جله غیر کان طلیعه نخت ابو بکر و برآمدگان دولت ال عثمان انام بر نامهم بشمار میرود صیت بحر و سعه تدبیرش پسر در عهد سلطان مراد رابع از قیصره روم اقتدار گرفت زمانی که با شیخ جوار کبه مقدسه زاد ما الله کرامته بسرید و تحقیق مسئله عمارت بیت را ساله برسم خزانه انخد و نذکار اعظم فراموشا و به از الملک قسطنطینیّه روانه داشت چنانکه در حداد اساسی مصنفات وی خواهیم اشارت نمود نام و تراوش تا ابو بکر بن ابی قحافه بدین سیاق است محمد بن محمد علان بن ابراهیم بن محمد علان بن عبد الملک بن علی بن سباک شاه ابن ابی بکر بن محمد بن ابی محمد بن طاہر بن جنون بن علان بن حسین بن عقیف بن یونس بن یوسف بن اسحق بن عمر بن ابن زید بن محمد بن ابی بکر الصدیق عم بزرگوار صاحبان ترجمت شهاب الدین احمد بن ابراهیم صدیقی کی شایسته که زانم...

ابو القاسم مرقی جامع علوم ظاهر و باطن است

# ابن علی صدیقی

۲۲۲

که از آنده طریقت تصوف و شیوخ سلسله نقش بندیه بوده نام نیاکان خویش در قلمه بنظم کشیده است و در مصراع ثانی مطلع بر کتب اعدالمخذورین گردیده از اطلاق جد برابر و او خال در معنی چه اگر ابو بکر که تعنات است بنا بر علی المنصور از جد و خارج گیریم لازم افتد که بر حسیل که اشارت است به پیرش برایم لفظ جد اطلاق نموده باشد و اگر ابو بکر نیز داخل جد و سازیم لازم آید که با قول مشهور مخالفت کرده باشد علاوه آنکه لفظ حسیل نیز که بر آیین بدل بعضی از کتب ذکر گردیده است بر این تقدیر حشو باطل خواهد بود کمالا یحیی اللهم الا انک بتوجیه فرض تغلیب در کلمه جد و نظم ویرازان

معانی داریم غلبه حاصل گوید

اباناسطی غریب کفها لها	جد و جد الی الصدوق عسری
خلیل و علان و عبدلیکم	علی علی ذوالنعم الموبد
مبارک شاه حاوی المجد بعد	ابو بکر المهود من کل محمد
والده فدلاء بکنی باشه	فطامه جنون لکن هو مهند
و علان ثان جاء هم حسبه	عصیانی قیام و یونز الید
و یوسف اسحق و عمران فدائے	وزید به کل الخلا یوفیندک
و مزید بعد حاوی الفخار محمد	والده الصدوق زخری

جد پنجم بن علان صاحب این عنوان بتصریح مختصر جمعی جامع تاریخ خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحاد عشر از مجد دین بن زین العابدین در ماه هشتم بجزی ترجمت وی در کتاب الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثمانه تصنیف قاضی القضاة احمد بن علی حیرا شافعی بنظر رسیده و از آنجا معلوم میشود که اسلاف این سلسله قدیمآ در ملک عجم توطن داشته اند و در سافارس می نشسته اند و علی بن مبارک شاه در بلاد مصر و شام کسب هنر و استماع خبر کرده و بشیر از بازگشته اینبارت ابن حیرا علی بن مبارک شاه بن بکر البتاوی الشیرازی بلقب امام الذین ولد له و سمع من الحافظ المزینی و غیره قال ابن الجوزی فی مشیخته الجندی البلبانی کان اماماً علامه جمع بین العلم والعمل و سمع بکتابه و مصر و القدس و غیرها و رجع الی شیراز بعلم کثیر و کفکان خداوند این ترجمت از اجله علم و جمله نعمت مایه رود و مورخ بونی میگوید ولادت وی در بیستم صفر هضد و نود و شش بجزی در که مسطر افتاد و هم در آن ارض اقدس نایش یافت و چون بسال رشد و حال تمیز فرسید قرآن مجید بجد قرات از بر کرد و با چندین مختصر از متون کتب در فنون شتی شرح احسد و مید و شرح قواعد را که هر دو از تعانیف از هر میسب باشند با توجه المرضیه که شرح جلال الدین سیوطی است بر الفیه در نزد شیخ عبدالرحیم بن حسان بخواند و صناعت عروض و بیانی و بیان با شرح قطره شرح شد و در از شیخ عبدالکمال حصاری فرا گرفت و معرفت قرات و علم حدیث و فن فقه و طرق تصوف از عمش امام احمد اخذ نمود و هم در این مراتب مدتها شاگردی محدث کبیر محمد بن محمد بن جبار الدین بن محمد با شکی رسید عمر بن عبدالرحیم بصری صدر سعید کمال الا بلام سعیدانه بنمندی نمود و در روایت صحیح بخاری و غیر آن از کتب سنن جمعی عظیم از مشیخته و اخذین که مسطره ایدار کرده و اجازت گرفت مانند شیخ عارف جلال الدین عبدالرحمن محدث شریف عثمانی شافعی و علامه اجل شیخ حسن دمشقی بجزی و دمشق فزه ضیفه شیخ عبدالعزیز نخراوی و محدث ملک مضر محمد حجازی اعطای بجلوه وی در تحصیل علم و کتب نفیس چند آن پنج بود در ریاضت

بدرستی

# ابن علان صدیقی

۲۲۳

در یافت کشید که در مسجد ساکی برت افادت و افادت رسید و بر دست قرار و درین نشست و در بیت و چهار ساکی صاحب  
 رای فتوی شد و مردم را بتباعت و تقلید خویش بخواند گویند معاصرینش او را در معرفت اخبار و خطا آثار و مضطربات و  
 کثرت مؤلفات جلال الدین سیوطی میگردانند شایسته شیخ عبدالرحمن خیاری در صفت وی میگویند انده سبوطی زمانه  
 صاحب خلاصه در فائده ترجمت وی میگوید هو واحد الدهر فی الفضائل مفسر کتاب الله نعم و محیی السنه بالذکار  
 الحاضر و مقرر کتاب صحیح البخاری من اوله الی اخره فی جوف کعبه الله احد العلماء المفسرین و الاثمه المحدثین عالم  
 الراجح المهور صاحب المنهاج الشهیر کان مرجعاً لأهل عصره فی المسائل المشکله فی جمیع الفنون و کان  
 اذا سئل عن مسئلة الفایس عذوباً لانه فی الجواب عنکما یعنی ابن علان در انواع مزایای یکانه روزگار بود صحیح  
 بخاری را از آغاز تا انجام در میان خانه مبارک روایت کرد مردم آنصورت مشکلات مسائل و تکالیف شرع با رجوع می نمودند  
 و در جواب هر مسئله که از وی پرسش میرفت بیدرنگ سال فراهم میآورد از شیخ فاضل محد بنلاوی میاطی که در سلک شاگردان  
 ابن علان منظم بوده نقل است که گفته از بزرگان عصر کی حضرت ختمی آید علیه و آله و سلم را بخوابید که در مقامی  
 ایستاده و مردم را بر حسب قابلیت و فراخ استند و بر یک عظامی بنمید و فیها میرساند پس صاحب و یا پیش رفت و  
 آنجا براندا که یا رسول الله و ابن علان یعنی ابن علان نیز چیزی و حضرت در حال دست مبارک فرابرد و خندش بنام  
 او فرود رفت جامع خلاصه میگوید یکی از صحابی وقت برای من حکایت کرد و گفت در سال کبیر از وی بیعت جبری مروی  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در واقعه دید که بر نامه نشسته بسوی که میراند و انب لیله بیست و موسم زیارت آن  
 حضرت بود چون نزدیک مجون رسید نزد کتاسخی آغاز کرد و پیش رفت و انامل کرد بر او رسیده و او گفت یا سید المرسلین  
 الله الناس فی ارضه و الترفیفة للزبان یعنی ای پیغمبر خدای مردم از هر سوی در اینوقت زیارت تو می آیند تو خود را  
 چه اینجاده فرمود و تختم ابن علان صحیح البخاری یعنی برای آنکه ابن علان چون کتاب صحیح بای برده در آن  
 ان حاضر باشم و روز بیت و ششم رجب انسال که یوم ختم روایت بخاری بود هم کسی بخواب دید که در میان آسمان زمین  
 خیمه بزرگ افراشته اند پر سید این فرگاه از کتبی که گفت هذا النبی صلی الله علیه و آله و سلم ختم البخاری  
 مورفین دولت بیتال عثمان در جمله و قاع عهد سلطانزاد رابع آورده اند که در سال کبیر از وی نه که علی التقریب  
 سال از در سلطنت او برآید و وسیلی لایل بکه معطره و او آمد و داخل مسجد الحرام شد و کمره بیت شریف طواف  
 دور حد قفل باب مبارک ایستاد چنانکه تاریخ و سنن الی فعل بلیب الله بان دلالت میکند بنیاد کعبه را از انهدان سلیمان  
 انهدامی در سمت حطیم پدید آمد شریف که مسعود بن ادریس بن الحسن بن ابی منی که هم در انسال بعد از سید صاحب بن عبدالمطلب  
 عراست حرم مقدس فائز شده بود در باب عمارت بیت از علما مجاز و غیر هم استغنا کرد که آیا سعادت عبادت آن بنام مبارک  
 بر حال عمارت سابق نصیبه کیت سلطان اسلام باید بداند خدمت اقام کند و از بیت المال مسلمین مخارج از تحلل نماید و یا  
 شریف که از وجوه وارده و میرات خاصه جمهو بنعیان مصر جواب نوشتند که عمارت بیت فرض کفایت تمامست  
 اهل قبله از مسلمین آفاق مباشرت انشل شریف سکف انداخته که من الکفایه مبادرت جوید و کوی ایستاد  
 از همه مردم عالم بر باید و اینک شریف که بر ابر تقصای انجام واجب است که بر تعاطی این امر اقدام نماید و لوازم آن  
 از موارد مباح فراهم سازد و لوازم قذلیهای موقوفه که در جهت نظردان آنها بر وی معلوم نباشد ابن علان صاحب  
 این ترجمت

بسم الله الرحمن الرحیم  
 این کتاب در سال ۱۲۰۰ هجری قمری  
 در شهر کربلا کتبه شد

# ابن علی صدیقی

۲۳۱

این ترجمت در نخت موافق سایر علما بود و بر طبق فتاوی ایشان حکم نمود ولی پس از چندی در از این رای بد افتاد و از این قول بازگشت و نوشت از هذا العمل لا یؤجبه الا الی السلطان الاعظم یعنی این تکلیف بر دست کس ندارد نیاید مگر شاه اسلام پس عظم مفتیان وقت از موافقت وی در این حکم توقف جستند و او انتصار این عقیده و استظهار را بر ارساله نوشت و در آنجا برای من شرحیه و اوله قویه بر ممانت فتوی خویش اقامت کرد و آنرا ساله را بنام نشر الوتیه العشریه بالاعلام و التریف بمن له ولایة عمارة ما سقط من البیت الشریف موسوم ساخت و چون خبر توقف معاصرین از متابعت او بومی رسید دیگر در المعنی پیروخت بنام رساله البیان توجیه فرضیه عمارة الساقط من البیت لسلطان الاسلام و چون بسال دیگر که کبیر از دچل بگری بود شریف که بعضی امیر رضوان فقاری استادی سماریوسف هندس قاضی قضاة مبارک را استوار ساخت و اعداد دفع الله قواعد البیت با تاریخ آن موافق افتاد ابن علان ساله دیگر که خزانة سلطان تملیق نمود و آنرا ساله را نامی گذاشت که خود بزعم وی تاریخ عام بهارت است که عبارت است از

انبله الموبد الجلسل مراد ببناء بیت او هاب الجواد

و با کرات عددان از احوالی لماث بشردیم و بصحت این صنعت پی بردیم و ابن علان این تالیف را بر حسب اشارت سید امجد شریف محمد که به نسبت انقروی معروف است انجام داد و هم آنرا به عت سید مجبور سلطانزاد فرستاد و بخواست که در اداء عمل آنرا ساله در حسنه و صدقات مرسومه و جریات مستمره در حق وی بسلی که معاش او را کفاف باشد از خداوندگار بذول افتد و هم فرمانی در تجدید درس تفسیر کتاب کرم و روایت نبویات سنن صدور یابد ولی از این دو مامول هیچک مقام حصول نبوت و مقدمات تجسم آن تعین از انتاج مراد عظیم افتاد برخی از مضمین معاجم و جامعین تراجم در انقیام برای ابن علان کرامتی نوشته است میگوید این علان در ایامی که بیت مبارک منهدم شده بود و سرکاران در عمارت آن میگردید همه روزه در جوف خانه صحیح بخار را روایت می نمود و چون نزدیک ختم کتاب شد چنان در خاطر خلید که هم در جوف بیت ختم صحیح نموده قوه تیر در آنجا صرف کند و بنایان در حال اشتغال پرده در کرده خانه فرو بسته بودند که حاجبانظار تماشا نشان باشد ابن علان با شاکر دان درون پرده رفته کتاب را ختم نمود و قوه بخورد و در آن دشمنان از در سعایت این خبر بسمع شریف که رسانیدند گفتند انه قد جعل بیت الله خانه للمسوه یعنی سپر علان خانه مقدس با بریرا خانه قوه خواری فتره داده شریف از این خبر سخت در غضب شد و کس فرستاد این علان را حاضر ساخت و بموس داشت و آسنگ ان نموده که ویران گیران بگری سیاستی ساز کند و در میان که اش رسوا سازد ابن علان در خلاص خویش چاره جز توسل بجاوند خانه مذید پس بر نیت نجات از ان فضیحت شیخ در تلاوت قران شروع کرده با کمال اجمال و نهایت ضراحت از درگاه ایزد تعالی درخواست که آن بهم شدید از وی کنایت کند و بار آن اندوه از دل او بر کند قصار التریف چون برای نماز شام نیامی بر خاست یکباره تمام زمین و بام فقرش در حرکت چنان پنداشتم که در که زلزله شده شریف وزیر خود را طلب کرد و همراهتر از آن کوشک بالخصوص برسد گفت همانا این کرامتی است شیخ ابن علان را گفت حال با او چگونه خواهد شد با آنکه قصد تعرض حشمت وی کردیم و خاطر ویران این را گذر بس گرفته و اشفت ساختیم گفت باید همین ساعت او را را کرده و بجا پذیرد پذیر جبران این کسر نمود شریف شیخ را بطلبید و با او فریاد و دلمندگی آغاز نمود و با نواع مردمی نوازشش خاطرش شادمان کرد و شیخ نیز از در انصاف او ملک

# ابن علی صدیقی

اور وہ کہ آئینہ از من صادر شدہ کاری نامہ بنجار بودہ و از روی غفلت و ذہول بوقوع رسیدہ چون باد شد نماز ان بدخوا  
 کہ سعایت افضل کرده بودند اور اور کرد کہ دیدار نمودند بر مالی کہ مشغول طواف بود پس شیخ در باب جوازہ رسید  
 در داخل بیت عتیق کتابی در نہایت بسط و تحقیق تصنیف کرد و کلام را در انعام بس پرداز کشاید و جمیع اقوال علماء را در  
 آئینہ نقل نمود و اسم انتخاب را القول الحق و النقل الصریح بجزان میرس بچوف الکلبہ الحدیث الصحیح گذارد و ہم در آن ایام  
 کتاب احکام سائر الانام بقصدہ اسئل الذی سقط منه بیت اللہ الحرام تالیف نمود و در مجموع تمام اخبار و سیر و ارادہ در باب  
 ویرانینا و آبا و بیاسی خانہ مبارک کرد اور و از بد و خلعت عالم تا انوقت برای بیت شریف یازدہ بنا ثابت کرد  
 و تفصیل یکایک را از کتب تواریخ و احادیث بشر جا استقصا نموده بنگاشت چون این کتاب را پایان رسانید دیگر  
 بارہ از اقصا بقصد تمحص از سر گرفت و در جلد حکایات و ماجریات مندرجہ ان کتابا کرد بہان خبر عمارت و اسپین کہ در عهد سلطنت  
 مراد افتادہ بود و المختصر را بحضرت قیصر انفاذ داشت یکی از ادبا سلف این سہ بیت اگر از تاریخ فاضل فاسی منقولست در ضبط  
 عشرہ آن بنظم کشیدہ است کہ یہ

و دقتہم حسب الذی خبر الثقبہ  
 کذاک خلیل اللہ ثم العالیہ  
 کذا ابن زمر ثم حجاج لاصفہ

و حق کہ سلطان از تیراز بہ کمان باین نریختہ اختصاں یافت یکی از شعراء معاصرین این بیت بر اشعار ثلاثہ مزید آورد  
 و خاتمہم من ال عثمان بدردہم  
 مراد المعالی سعد اللہ شارفہ

و من بعدہم من ال عثمان قد بقی  
 مراد سماہ اللہ من کل طارفہ

و چون فہم حقیقت فرستی کہ در این چند شعر درج کردہ اند صورت قیصر نمی پذیرفت الا بہ ثبوت خلاصہ از شرح انبیا بیت کریم  
 و ہم خود جمیع اطراف این حدیث از سلطان قشتت و موارد متفرق از بدایع تتبعات و تفاسیر استقصاآت بود شرح احوال  
 شیخ را بوجہی و سبط از این اقا صیص بسط بذیل داشتیم و پس از ذکر شری چند از منطومات و ہیئت اسامی مصفا تر و کتب  
 از انیمتالہ بر وجہیکہ در کتب تفاسیر و سیرتباریق مسطور است اینجا بر نگاشتیم از نتایج طبع ان اشور ہر مذمت در معنی ۴۰ و

الموت بحد موجدہ طامح  
 و بچک ہا نضر قف و اما ہی  
 ما نفع الانسان فی قبرہ  
 بقرق فیہ للناہ التاج  
 مقالہ فدا فالہا نا صح  
 الا التقی و العبد الصالح

یعنی مرگ در یافتی است کہ ہی کو پدان بالا بر آید و شناوران است در اعزقہ نماید ای نفس سرکش آرام باش و این چند لفظ  
 نامعی بشنو کہ گفتہ است مردم را در کور جزیری سوختہ مگر پر پیز کار می حل نیک در این دو بیت معراج نخستین از مطلع قصیدہ  
 کتب بن پیر بن ابی سلمی تعیین کردہ است

کیند و لیب الشوق فی کبدہ  
 والد مع منسک و البنا مشغول

# ابن علی تصدیق

۲۳۶

قلت انما من هواه والسنه بان سعاد فقلبي اليوم مقبول

یعنی این نامه بر عالی نوشتم که زبانه عشق از جگر سر میرود و باران سرشک فرو میریزد و دل در میان این آتش و آب کوفتا بود چون دوست از نظر ناپدید شد با حسرت و اندوه گفتم که سعاد دوری نمود و جدائی کرد اینک از فراق او بیخ و پاره است و این دو شعر در ستایش آب زمزم گفته است

وزمزم فالواقیه بعض ملوحنه ومنه مناه العین اهل واملح  
فقلت لهم فلی برامنا ملاحنه فابرحت تملو لقلبی واملح

یعنی گفتند در آب زمزم اندک شوری است و آبهای چشمه از آن شیرین تر و کوارتر میباشد با سخ گفتم این بر مذاق دل من نمیکند است نه شوری و نه نخبتم بمواره در ذلله خاطر من شیرین نمیکند مینماید و بهم این تغزلات قیما از او

بارت انت حببت الحس فی فیه حلوا الثمائل لا یرقی بلر عشفه  
اكد انمو علیها من بهر فی لکن لفرط غرامی تمنع الشقه

یعنی پروردگارا تو همه خوبتر از ما بروئی شیرین خوی مخصر ساختی که چون شیفته خود را میکشد برای او هیچ نوحه نمیکند نزدیک میوم که بروی نغزین نمایم ولی از گرفتاری عشق مهربان شود و بر ما بریزد

یا مالک کارق قلبی رضا بقدر ذوقک  
الله بیتی و بین المسا لک فی کشف دینک

یعنی ای مالک روح و خواجه دل با جان بنده خویش دارا کن خدای در میان من و مسا که داور است که من تشنه می سیر برم و آن آب حیوة همی که

یا من یلذ فی هواه ولا یراعی الحکمالا  
یا الله دعنی فاننی لم دفنت انخالا

یعنی ای آنکه مراد سو دای دوست همی کنوش اوری و در جمال او که عذر این گناه است هیچ نگر می خدایر از علامت من دست بردار که مرا کالبد از نزاری یکبار نه نابود شده در مصراع اولین مورد استقادی بنظر منیرد فلینظر از تاریخ بوری افتاده که ابن علان روز سه شنبه است و کم ذک که سال یکبار و پنجاه و هفت بجزی بک مشرفه در گذشت و در کورستان عطا تر و یک مزار شیخ الاسلام ابن حجر کی بناگ رفت و از تصانیف وی بجز آنچه رقم کردیم این اسامی برشته فهرست ز است تفسیر ضیاء بسیل الی معالم التنزیل و کتاب رفع الالباس بیان اشتراک معانی الفاتحه و سوره الناس

رسالة الوجه بصیح فی ختم الصیح فتح الکریم القادر بیان ما یتعلق بها شوار من الفصائل و الاعمال و المآثر  
نظم انموذج للیبب السیوطی و شرح آن و القه الثمین فی نظم ام البرزین و القه الوافی نظم عقیده النفسی و نظم مختصر المنار فی اصول الحنفیه و نظم ایسا غوجی و القه و المدخل فی علم البلاغه للعضد و فتح الوداب بنظم رساله بلاداب للعضد و حسن النایه بالکفایه و هو شرح علی تصریف الشیخ محمد البرکلی و شرح الاذکار للنووی و ریاض الصیفا  
و در القلاء فیما یتعلق بزعم و سقایه العباس من العوائد و فتح الفتح فی شرح الايضاح و هو شرح فک النووی و شرح منظومه السیوطی فی موافقه عمر القتران و تراجم رجال الاربعین النووی و تحفه ذوی الادراک فی المنع  
المشباک



# ابن علی صدیق

۲۳۶

التنبک و اعطام الاخوان بحرم الدخان و الالبهاج فی ختم المنهاج نظم القهر و نظم الاحرودیه و حاشیه  
 علی شرح الاحرودیه شیخ خالد الزهری و رشف الریح من شرب الصدیق و مؤلف فی اجداده الی ابی بکر  
 و مؤلف فین اسمه زید و حسن السبانی فضل قبا لیکتاب مختصر جواهر الانبیا است تألیف شیخ ابراهیم و جاسینی  
 و زهر الربانی فضل مسجد قبا و النعمات الاعدیه تصدیق و تبحر الکواکب الدریه یعنی قصیده البرده و العلم المفرد فی فضل  
 الحجر الاسود و اتحاف اهل الاسلام و الایمان بیان ان المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم لایخلو عنه زمان لا مکان  
 و شمس الافاق فی المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم من کرم الاطلاق و جاتم القوة فی خاتم النبوه و الطیف العالی  
 تاریخ و ح و الطائف و بقیة الطرفان فی معرفة الرداء و این تألیف تراجم کسبیت که با رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
 برویفت بر نشسته اند و در آنجا احوال چهل و اندکس الحار و اراه است و المسخ الاعدیه بتبریب معانی الهمزیه و شرح فلاح  
 العیان بسبب الایمان شیخ ابراهیم بن حسن مفتی دیار الشرق و الاقوال المعرزة بفضائل اعمال عرفه و کتاب النعم السبأ  
 لبغداد و منبع من الف فیما یرسم بالیار و یرسم بالانف و مورد الصفا فی مولد المصطفی و النعمات العنبریه فی مخرج  
 البریه و عیون الافاده فی احرف الزیاده و شرح منظومه ابن الشحذ فی المعانی و البیان و شرح الزبد و المهمل  
 المفرد فی الفتح الثمانی لمصر و من لی نیابة البلد و فتح الکرم الفتح فی حکم ما سد البیت من صدق احواد و الواح خود  
 گفته که من ای کتاب را در یوم و دو شبته سلجکی از معانی از باء او آنگاه پاست تصنیف کردم در سال فتح اعدیه  
 فی الاحمال التي تجتاج الیها من حصل له بالملک علی البیت و لایة التیمیر و رساله اسنی الموابب و الفتح بعبارة المعالم الاثریه  
 و باب الکعبه و سقناه و السطوح و رساله فی حجر سمیل و کتاب النعمات الایرجه فی مستطعات بیت المومنین خدیجه فیها  
 انبیا ما ی یازده کانه مبارک بر تفسیک در ضمن اشارتیه درج افاده بشرحی است که بر منط اوسط از ییل تفصیل و اجمال است  
 میگرد و بنیاء مکتب الودعین امام محمد زین محمد زای در تفسیر مناجات العیب میگوید محمد بن علی الحسین بن  
 علی بن ابیطالب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بسند خود از پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وسلم چنین روایت کرده است  
 ان الله تعالی بعث ملائکته فقال ابوالی فی الارض بیتا علی مثال البیت المعمور و  
 امر الله تعالی من فی الارض ان یطوفوا به کما یطوف اهل التما بالبدن المعمور و هذا کان  
 قبل خلق آدم یعنی بدستیکه خدای یزدت تعالی فرشتگان خویش را مکتب و فرمود که برای من در زمین خانه بنیاد کن  
 همچنان بیت المعمور و حضرت یزدان مردم زمین را فرمان کرد تا بدانخانه طواف نمایند آنجا که اهل آسمان بیت المعمور این  
 پیش از آفرینش ابو البشر آدم بود و در ابعده ی محمد الله تعالی در کتاب بسط بسند خویش از مجاهد روایت آورده است که گفت  
 خلق الله تعالی هذا البیت قبل ان یخلق بشرا من الارض یعنی خدای سبحانه اینخانه را پیش از آنکه از طبعات زمین  
 بیسکت را یا فریذ ایجاد فرموده و این حدیث بروایت دیگر چنین رسیده است که خلق الله تعالی موضع هذا البیت قبل  
 ان یخلق من الارض بالفی سنه و ان قواعد لغی الارض التسابعه التعلی حاصل مراد آنکه خلقت مکان این بیت  
 مبارک پیش از ایجاد زمینها بوده بدو هزار سال و پنج اسامس سن بیان آن بر طبقه معین است نیز من و در سایر کتب تفسیر  
 یزدت صفت آفرینش کعبه واروده که الله اول بیت وضع علی وجه الارض عند خلق الارض و التما و قد  
 خلق الله تعالی قبل الارض بالفی عام و کان زبد و بیضاء علی الماء ثم دحبت الارض من تحت

ابن علی صدیق

# ابراہیم صدیقی

و در روایت ارضی از مجاہدین عزیمت یزید بن زکریا رسید که کعبه یکی از چهارده خانه است که هر یک از آنها در یکی از آسمانها  
 به تکانه و زمینهای به تکانه سحاب یکدیگر افتاده اند و در صحیح زرارة بن اعین از حضرت ابو عبد الله صادق صلوات الله  
 علیه روایت که گفت نه ستارام عرض کردم هجرت خداک چهل سالست از تو مسائل حج میرسم و ما سخ میدی فرمود  
 ای زرارة خانه که بدو هزار سال پیش از آدم ابو البشر بجانب آن حج شده است میخواهی چهل سال احکام آن تمام کنی  
**بناء ادم صغیر** حکیم ربانی محمد بن عبد الکریم شهرستانی در کتاب طل و نخل روایت کرده است که آن آدم  
**عليه السلام** لما اهبط الى الارض و وقع الى سر ندب من ارض الهند و كان يتردد في الارض متجرا بين  
 فندان و زوجته و وجدان توبه حتى و افي حواء عليها السلام بجبل الرحمة من عرفات و عرفها و صار الى  
 مكة و دعا و نصح الى الله تعالى حتى باذن له في بناء بيت يكون قبلة لعلونه و مطافا للعبادة  
 كما كان قد عهد في التمام من البيت المعمور الذي هو مطاف الملائكة و مراد الروحانيين فانزل الله  
 عليه مثال ذلك البيت على شكل سراق من نور فوضع مكان البيت و كان يوجه اليه و يطوف به  
 نسي چون خداي تعالى ادم را بر زمين فرود فرستاد بخله سرانديب از اقليم هند وارد آمد و آنحضرت از غم گم شدن حواء از سر  
 قبول توبه باش همی بگردد جهان میگردید تا در جبل رحمت از کوه عرفات بخوار فرارید و اورا شناخت و از آنجا بر زمین گشتند  
 و از دست سجانه را بزاری بخواند که دستور دهد تا وی خانه بنیاد دهند که قبله نماز و طوافگاه بندگی او باشد آنچه آنحضرت بیت المعمور که  
 در آسمان طواف گاه فرشتگانست و زیارتجای روحانیان دیده بود پس خداي تعالى مثال بیت المعمور بر بیت سرپرده  
 از نور بر روی فرود فرستاد و از ارض موضع خانه کعبه بر افراخت و آدم بسوی آنخانه همی روی میآورد و در پیش همی گشت  
 می نمود در تفسیر کسیر نزار روایت که آن آدم صلوات الله علیه لما اهبط الى الارض شكى الوحشة فامر  
 الله ببناء الكعبة و طاف بها و برهين مناديت حديث ابن عباس که گفت چون ادم علیه السلام از بهشت  
 آمد توبه او قبول شد از جدائی گلستان جاوید بزارید و گفت بار خدایا او از تسبیح فرشتگان از چه نیشوم خطاب رسید خطاب  
 که از تو صا در گشت اما مرا خانه است در زمین برو و از اطواف میکنی آنچه آنحضرت فرشتگان عرش چون حضرت صغیر از خط  
 سرانديب آسک بقعه کعبه کرد بهر جای که قدم نهاد سمور و آباد شد و در هر مقام که منزل گرفت سوادی بزرگ گردید  
 تا وارد حرم که شد پس جبرئیل بال خود را بر جای کعبه زد و اساسی که ازین پیش فرشتگان نهاده بودند نمود و از آستان  
 ملاکه سکنهای کلان که هر یک را سی آدمی بر غیوه انشد و اشت از پنج کوه بیادروند لبنان و طور سینا و زینیا  
 و جودی و حرار و ابو البشر بنای کعبه بر آورد تا مسودی روی زمین آنجا حتمالی بیت المعمور را برای استیناس آدم  
 از آسمان فرود فرستاد و از آنجا بر اساس کعبه بر نهاد و **بناء ادم** در طل شهرستانی مسطور است که  
 لما توفي ادم عليه السلام تولى وصية شيث عليه السلام بناء البيت من الحجر والطين على الشكل المذكور و حذو القعدة  
 بالفدنة و النعل بالنعل ثم خرب ذلك بطوفان نوح عليه السلام و امتد الزمان حتى غيبت النساء و قضى الامر  
 و انهمث النوبة الى جليل ابن هبم عليه السلام يمتي چون آدم بنی سلام الله علیه در گشت و صغیر شيث مباشرت  
 بنیاد خانه فرمود از شک و کل بر بیگل سابق که هیت بیت المعمور بود بر اساس خانه بدون هیچ تفاوت آنجا و آن زمان  
 در عهد نوح بطوفان دیران شد و همچنان بود تا آنجا بر زمین فرود رفت و کار طوفان انجام گرفت و نوبت نبوت بر ابراهیم  
 خلیل

بنا و طواف کعبه

بنا و طواف کعبه

# ابن علقمة

۲۳۹

خلیل در تفسیر ازرقی گفته است که چون روزگار آدم سپرد فرزندانی کرد و کردیت صلیق دیواری از احوال او  
 و بر آن حضرت ابو البشر طواف حج میکردند تا زمان نوح نوحی وقتی که عالم انبیان آب در گرفت بیت المعمور باستان  
 و مکان کعبه تغییر پذیرفت **بناء خلیل الخرم** از تفسیر ابن کثیر منقولست که گفته بر نقادان اسانید خیار  
 و صیرفان روایت آثار ثابت نشد و پیش از ابراهیم علیه السلام کسی کعبه را حصار کشیده و بر کرد آن دیوار بنا کرده  
 فاکهی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که بنیاد حضرت خلیل نختین بنانی است که بدان در آن احدی  
 شرح کیفیت آن بنا هم در تفاسیر ناظر است در ذیل کریر واذ یرفع ابرهیم الفوالع من البیت و اسمعیل  
 و هم در تواریخ در ترجمت احوال ستوده مال حضرت خلیل علیه و علی بنیاسلام الله فاکهی نقل نموده که خلیل الرحمن  
 بناء خانه از سنک پنج کوه بر آورد طورینا و زینا و لبانان وجودی و حراء و بقولی از سنک شش کوه  
 طورینا و قدس و ابوقیس و دقان و رضوی و احد در کتاب مل است که ابراهیم و اسمعیل در بنا کعبه  
 مشابته باین آن بیت المعمور منظور فرمودند و در تشریح مناسک و تسنن شاعر هر گونه مناسبت باین آنها و شریعت  
 آخر زمان مرعی استند میخند لکن از ازرقی روایت کرده که ارتعاع بنا آنحضرت نه دزغ در طول سی اذغ در طول  
 سی اذغ و عرض بیت و دوزغ بود از طریق امامیه نیز میگوید تحدید رسیده خلیل علیه السلام در ابدرون کعبه چاهی حفر  
 فرمود که خزانه آن باشد از برای ضبط دایا و تذو و چون بیاری اسمعیل خانه بساخت و آن کار بر داشت فرمان حق در رسیده  
 که ای ابراهیم ایک قامت مردم بحج بیت الله صلازان و بزیارت این بنیاد مبارک نذاکن ابراهیم گفت لها و از من کجا  
 خواهد رسیده که همه طلق را اعلام دهم و بزیارت خانه تو دعوت نمایم غلابا که از تو است نذا کردن از ما صلا تو رسیده  
 پس آنحضرت بر فراز سنک مقام و یابره کوه بیرو یابره کوه ابوقیس علی الخلف باشد و او از بر کشید که ایتها الناس هلاوا  
 الی الحج یعنی ای مردم بیاید بر اینک خانه خدای یزد و تعالی صوت در اسماع عالمیان فرارسانید حتی انما کدره  
 مردان و سلم زمان بودند از کسافی که در علم الهی گذشته بود که بایرج نمایند پس هر که در جوات مذعوت کین نوبت لیکن  
 گفت کیبار حج خواهد کرد و هر که بیشتر بنیاد **بناء عماره جرم** قبیله بوده اند از نژاد علق بن لا و بن اسم  
 ابن نوح علیه السلام که در شهر پاراکنده شدند و جرمیم و جرمیم و مار و سکون را در بروزن قفند نام طایفه است از من  
 و باین اهل خبر اختلاف در آنکه از دنیای این دو قبیله که امین پیش بوده و که امین پس فاکهی از امیر المؤمنین علیه السلام  
 روایت کرده است که فرمود کعبه را نخت ابراهیم بساخت چون ساخت آنحضرت ویران شد جرمیم عمارت آن کردند و  
 چون عمارت جرمیم خردو عمارت با بادی آن پرده خند از ازرقی نیز بنده خویش با امیر المؤمنین علیه السلام نزد  
 باین معنون حدیث نقل افتاده علی بن حسین مسعودی در تاریخ مروج الذهب گفته که بانی بیت را از قبیله جرمیم عمارت بن  
 معاخر نام بود اشهر قولین در این مسئله را می دیگر است آنکه بنای عمارت مقدم بوده بر آن جرمیمان از میخالدین شافعی نیز  
 اینمندی در کتاب مناسک تصریح افتاده در حضرت که چون اسمعیل از ماجربزاد حضرت ساره بروی رشک برود سو کند  
 یاد کرد که بر آینه ماجربزاد ناقص نماید خلیل الرحمن بفرمود تا از جبهه صدق صیغه قسم ماجربزاد گفته که از آنجا اسمعیل تشریح  
 چنانکه تا آن زمان نیز خندان و خزان در میان عرب و جرسنت است و پس از چند می یکبار ساره بر ماجربزاد رشک  
 گفت پس هرگز با ماجربزاد یک بلد ساکن نگردم پس ابراهیم گفت ویرا بهامونی بی آب و گشت چند از که در آن هیچ با او بنا  
 و می

نای صحیح در کعبه

بنا عماره جرمیم

# ابن علی صدیق

وسی السی بخلیل در سید که ترا سخن ساره در این باب باید اطاعت نمود از حقوقی که تو دارد با حضرت جابر و اسمعیل را برد  
و در ارض که میزاخت با یک سنگ آب و لغتی ارد و همیشه خواست برگردد و با هر کنت ایخلیل خدای آید ستوریزدان  
این بیابان برای توقف با برگزیده می و یا بر حسب اراده خویش فرمود بدستوریزدان گفت پس با اناب و نخواهد فرمود  
پس بر ابراهیم علیه السلام بر فراز کوه شد و روی سوی مکان کعبه بایستاد و در حق ایشان دعا گفت که خدای ایشا از سوی  
روزی رسد و دلها می گردوی از مردم را بجانب ایشان حمیده سازد این دو سجانه دعای ابراهیم اجابت کرد و جبرئیل از فرشتگان  
که قرینه طایف را از اردن شام از قرزمین برگند و همچنان با درختان و میوه و گشت زار با چشمه سار و در نواحی ارض  
که فرو گذار و جبرئیل ان دید را بصفا نهاد و لواحقها از بیخ بر آورد و بهت بار کرد مکان کعبه طواف داد و در محلی که نیک  
واقع است نهاد و بدین جهت نام آن طائف شد بنص صدوق در علل الشریع از حضرت امام علی بن موسی علیهما السلام  
و تصریح فاضل ازرقی و غیر وی از محدثین اهل سنت و جماعت در تصانیف خود و چون تب حضرت جابر و اسمعیل نام  
شد و تحت تشنه کشیدند جابری که نظر کرد و بجز خدای تعالی فریاد سر زد و در وقت بر کوه صفا با لاریت که باشد بی بیاید  
دید اثر آتی نیست روی سوی نیشاب آورد و وقتی که میان ولدی رسید و اسمعیل را توانست دید لغتی بشافت و بکوه مرده  
بر آمد و از آنجا تشریح مرده شد چون هم از آب نشانی نیافت و یک باره از آنجا بطور هر دو بر سر کوه صفا دوید که هم فرشته  
تواند بحکم کمر بست و هم با طرف زمین برای آب بتواند نظر افکند و از فرط حیرت تا بهت نوبت چنین کرد و از این گاه  
سعی با من صفا و مرده بهت گرفت شمار شد همیشه از یافتن آب نومید شد و بنزد فرزند بازگشت در همین موضع چاه  
زرمز دید که بسایندن پای اسمعیل از شدت گریه بر زمین و فرط تشنگی آبی پیدا شده پس خود بیاشامید و اسمعیل را  
بنوشانید و از بیم آنکه مباد آب فرونی کند و گزند رساند دوران با سنگ و خاک بست و زبان جسته گفت زرمز  
یعنی با بست از اینجا نام آن آب زرمز شد در خبر است که اگر جبران ابر با بیستادن نیز فرمود چشمه سرشار و آب  
کو را در روی زمین و ان میگردید آورده اند که معان آنجا قافل از قوم جبریم که آمدن ارض شام داشته باشند با نحو  
رسیدند از دور دیدند که مرفان بسیار بر موضعی پرواز میکنند با خود گفتند که آنجا آبی یافته اند که این چنین پر پر افتاد  
تفتیش حال را بر قله ابو قیس شده دیدند زنی و کودکی در موضعی جای دارند نزدیک ایشان رفتند و از جبری اطلاع  
یافتند و با حضرت جابر گفتند اگر دستوری باین در این حوالی اقامت جویم و پیش شما باشیم جابری پذیرفت احوال آن  
در آنوادی بودند تا اسمعیل بر آمد و نمایش یافت و مادرش بر رود جهان گفت و او نفس مادر در مکانی از آن ارض بجای  
سپرد و در آن دیواری کشید که کسی بر کور دارد و می جابری نتواند گذارد و از این جهت نام آن مکان جبر اسمعیل شد کعبه حار و کعبه  
جیم یعنی منع کردن و اسمعیل علیه السلام از قبیله جبریم دختری خواست و از لغت جبری که زبان ابراهیم بود ملقبت علی  
که زبان جبریمیان بود انتقال نمود و او را از آن حبت که در حلقه بنت سنا من بن عمرو جبریمی بود و در دزد و فرزند آن  
از آنجا است ثابت و قیدار و نسو چون روز گذاردند کانه اسمعیل کعبه سی سال سید از این شاه اتمال بست در حجر  
بنار مزار مادر دفن کرد و ثابت متونی امر بیت شد و بر اولاد اسمعیل و تمام جبریم حکم راند چون ثابت بن زکریا گشت  
جد مادریش سنا من بن عمرو بجای دی نشست و بر کعبه تولیت یافت و بر آل اسمعیل و بنی جبریم پادشاه شد و در کوه  
قیسکان که در اهالی که افتاده جای گزید و عمالقه که در اسافل که می نشستند مردی از اسمعیل نام بر نمود امیر ساختند و در آن

# ابن علی صدیقی

مدت پروردش و اعوام بر عمارت بیت اندام راه یافت و جرمیان از آنکه منصب تولیت داشتند تو امدان برآوردند  
 و از پس آن ویرانی آباد کردند آنجا در میان جرابه و عمالقه بر بوجی عرب افتاد و سیموع با کردی بنو از برود و  
 کشته گشتند و عاقبت عمالقه فیروز شدند و آل اسمعیل را تمامت قوم جرم از که برانند و حکومت آن خط بر انجاءت  
 انتقال یافت و در عهد امپایفه تزارگان بیت بهم برآمد و از یکدیگر برنجیت و ایشان آن از سر گرفتند و نیک سواران  
 ولی اخرا مریدان سپاسی سپردند و حرمت کعبه نگاه داشتند پس حق سبحانه لشکر مور بر انقوم مغرور مساط ساخت و ایشان  
 خود نیز وی معاومت مذیند و بناچار روی سوی یمن بنامه و آن سرزمین بهنگام رسیدند و دیگر بار ملک مکه بست و اولاد اسمعیل  
 جرم درآمد بنای قصبی بن کلاب قصبی بضم قاف و فتح صاد مملد و تشدید یا پدر عبد مناف جد پیغمبر است و او نخستین  
 بود از آل اسمعیل که کعبه را عمارت فرمود و عالی خان است که پدرش کلاب بن مره فاطمه بنت سعد اشرف زاشوی بخواب  
 از او زهره و قصبی بزاد چون کلاب را اسنین عمر سر آمد فاطمه طلیعه ربیع بن خرام شد و ربیع بنت خویش با فرزند او قصبی شام  
 بود قصبی در شام شوکر و دو خان می پذیرفت که بر ستمی سپر ربیع بن خرام است فرزند آن سید که تراود انحضرت می دانستند تا ساری  
 اخذ کردند و او را به بیکاری از خویشین و او را کی از وطن سرزینش نمودند و گفتند اینجا چه مانده و با قبیله خود چرامی تو  
 حضرت قصبی شکایت برادران برادر سید بر رویه گفت آری این فرزند خویشاوندان تو در مکه اند و قوم تو اشرف قاطبه و اهل  
 طراف او و هیچکدام سخن بشنید راه حجاز گرفت خردانش اولاد اسمعیل سید جمله پذیره شدند و فراوانش حرمت نهادند و  
 او را با عزای هر چه تا سر وارد که ساختند و انکام مردی از قبیله خزاعه بر که امارت داشت او را سپری و خلیل نام  
 چون امیر مکه بر منصب وی بر فرزندش خلیل سید و از خلیل بر سپرش حی قرار گرفت ، حی از تولیت خانه مبارک استغنا  
 کرده و کلید کبسی داد که او را شبیه می گفتند و او مردی میکسار و شراب خوار بود و کلید را بسوی از می بغزونت و قصبی کلید را از  
 وی بخزید و بدین وسیلت کار او اوج گرفت و توانی فراوان یافت و به امارت ارض که مسئولی گشت و تمامت خوشان  
 و پیوستگانش از آل اسمعیل نزدیک خود فراخاند و جمله اگر آورد و از این روی سخن لقب گشت پس در جابانه خدایت  
 اند و به ساخت و آن خانه بود که اهل مکه در گفتگوی جهات خویش از کنگا جای بزرگ و بنامهای کلان و غیرها در انجا فرام  
 میشدند و گاه با هم بر می بستند و ستارن عهد قصبی از معنی زمان در خانه حضرت یزدان خرابی افتاده بود ، او بر عمارت  
 عمارت سابق بخت کاشت و بنیادی استوار ساخت و کرد و اگر در خانه را بر قدش قسمت کرده ایشان اطراف بیت او بنا  
 کردند و خانه را آوردند و بجز مقدار مطاف از تمامت اطراف چرمی بجای مکه آهسته و کعبه با آن بیوت بر همان کیفیت بود  
 تا طلوع دولت اسلام آنوقت در آن اوضاع تفسیر بهم رسید و در آن بیوت اندام مل اندام راه یافت و قصبی بن کلاب  
 اول کسی است از تزارگان که فرما کرد آری که یافت و با این نریت چند فضیلت و یکدیگر ضمیمت آورد کی منصب حجاب یعنی  
 کلید واری خانه و دیگر وفادت یعنی میرانی حاج و دیگر ستایت یعنی نشانیدن ایشان از جرم و دیگر اولاد یعنی طلیعه  
 بیت پیش از قصبی هر یک از این مناصب مخصوص یک دوده و بر عهد و کجایان میرفت و تا آن زمان کس را این مناصب  
 این فضاصل و عاوی جمله این خصائص نشده بود پس می اینما قب غریل و مناصب صیل بر فرزند آن با که از او حجاب  
 ستایت و لو از با سپر بزگوارش عبدالدار که تفرین اولادش بود تفویض فرمود و شغل وفادت با حضرت عبد مناف  
 محول داشت و خود در گذشت فرزندانش به ستور پر برداشت و تولیت اقدام می کردند تا جمله از این سری عاریت ملت کردند

خان عبدالعزیز  
 بن علی بن ابی طالب

# ابن علی صدیقی

بابی در شرح حال اجداد

بنابر قریش نقل است که بعد از عهد نسی بن کلاب وقتی زنی برای بجز خانه عود سوخت و از آتش شتراره در جای کعبه گرفت و بر تیر چ مشعل گشت و بام خانه در رسید و تمامت سوخت و هم سیلی مال از جبال آورد که سحر کرده بود و وارد حرم شده از دیوار خانه مقدار پر از خراب ساخت قریش که شرف مجاورت و سعادت خدمت فائز بود بنات بیت اغریه کاشتن اتفاقا معارن انحال سمع ایشان رسید که قیصره زوم شنیده بود که در کلیسای پارس آتش افراوه و سوخته است این وقت برای مرمت آنجا یک فروز گشتی از چوب و آهن و سگ بیناشته و بصحابت مردمی با قوم نام کسب داشته است آن گشتی از باد مخالف در حوالی جده شکسته و اینک چو بهای آن در کنار دریا افراوه است قریش از این خبر شاد شد و در نهان و پنهان میخیزه مخرومی با چند کس بجد و رفت و از جت پوشانیدن بام خانه در خان چند بخریدند و بیادورند از عجایب آنکه در آن ایام از چاهیک در جوف خانه و برای پدایا خزان بوداری عظیم برآید و بر کرد که حلقه زودمان باز نمود آنجا که اگر دم آن سبب در کام کشیدی مردم از مشاهدت آن سخت دریم شدند و در اندیشه افراوه که آیا این بار برای چه کار اینجار رسیده و از چه راه این حلقه کشیده است ناگاه مرغی از آسمان فرود آمد و آنجا نور هوا در کشید و برود کس داشت که تا گجا شدند و این واقع پس از فوت عبدالمطلب بود و بدان وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بیست و پنج سال بقول سی و پنج سال داشت چون قصد آن کرد که باقی بنا را خراب کنند تا از سر برآوردند همچنان مخالف بودند و کس جرئت ویران کردن میکرد تا آنکه ولید بن میخیره دلیری نمود و کلک بست گرفت و بخی از دیوار خانه فرود آورد دیگران همچنان متوقف بودند و احتمال نزول عذاب بر ولید میدادند تا آنکه یک شب از میان بگذشت و بر ولید آسمی نرسید و انتقد که در اقل از این شب نیست پس جسد بدمت شده و جدران بیت تا حد اساس بر عظیم علیه السلام بر گرفتند و پایه بنیاد انخلت سکی چند بزرگ بر بود بر هم چسبیده یکی از کلکهای یکی از آن سکلها بنده شد ناگاه از حرکت آن سنگ تمام که در حرکت آمد معلوم شد که از آن بنای فرود شده مردم دست از کندن باز داشتند و اسباب عمارت آماده و ساخته نمودند پس عابد بن عمران مخرومی که حال حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بود او از برداشت و گفت ای شتر قریش زینهار که در وجه این عمارت از حرام در با و ستم حذر کنید و در باره خانه چیزی بجز مال و نقد مباح صرف نمایند آنجا اطراف خانه بر شب قریش و بطون اقبلیه قیمت کرد و باین رکن حجره رکن شامی بابانی زمره آل عبد مناف داد و باین رکن شامی تارکن مغربی بابانی عبدالدار و بنی اسد بن عبدالغری آل عمه ابن کعب و باین رکن مغربی تارکن میان بابانی حج و بنی سهم و باین رکن میان تارکن حجره بابانی مخروم مردم هر شبه میان سمت خریش مشغول شدند و ابو ذریقه بن میخیره گفت ای قوم در خانه مبارک از کف زمین بسیار بلند کنید تا کس بیرون آن نتواند در آید که نبرد بان چرا که برای صورت داخل بیت نشود مگر کسیکه موافق میل شما باشد و اگر کسی را که کرده میزد پس سینه این بر شده ویران همچنان از بلندی در آغیزید که عبرت دیگران گردد و قریش سخن او را در باب ارتفاع باب صواب ندیدند آنچنان کردند چون عمارت بجد حجر الاسود رسید در نصب حجر میان قبایل اختلاف عظیم شد بیهوشی غوغا از هر سو می در گرفت و هر کوزه خشونت و غلظت بطور آید و کار به پکار کشید تا ابو امیه بن میخیره بن عبدالعبد بن عمرو بن مخروم که از بنی قریش و عطا بطحا معدود بود گفت ایها الناس جدال نکنید و نزاع نیندازید همچنان خودموش بنشینید و بنگرید تا هر که گفت از باب الصفا داخل حرم شد داور می انخصومت با او که آید و هر چه حکم نمود پذیرد مردم همه خورند شده در چشم بر باب الصفا در خستند اتفاق را اولین کس که از انقی در باب صفا طالع گشت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بود و جمله یک

# ابن علی بن صدیق

بن کعبه که محمد امین آمد و با هر چه وی مسلمان بود پذیریم و آن بزرگوار هم در ذریه جلالیت و عهد فطرت از فرط امامت  
 و فرقت بلبقا این موسوم بود و مردم امثال اطلاق خویش با آنحضرت سپردند چون با جبر بر اسیح شریف انبیا  
 نمایند در حال زبان اعجاز میان عصر مودت با حجر در جلالی نهادند و اشراق قریش و سراه حجاز اطراف آن بر کوه  
 اعتدالگاه آنحضرت خود است مبارک حجر از بساط برداشت و در موضع خویش گذاشت محیی الدین گفته که قریش بر بنا بر این  
 ذبح کامل میفرودند و از طول آن شش ذبح تمام کرد یک شتر کم نمودند و داخل حجر امین کردند و دیگری گفته که از موضع حجر  
 میل یک ذبح بگاستند از آنکه مال طلال ایشان بدان شتر و فامین نمودند در مبارک را با اندازه سه ذبح از زمین مرتفع داشتند  
 ملاه علی رضوان الله علیه در کتاب تذکره فرموده است که کعبه را در سابق دور بود مشرقی و مغربی و هر دو صید و بزین  
 پس سیلاب آن فیاثر خراب کرده و قریش پیش از بیست رسول به سال آنرا بساختند بر شکلی که ایک است و مال صبح  
 تقوم در نزد و هدایا کعبه کی کرد از آنکه عمارت آن بر تمامت اساس بر اینم برافرازد و بر میل بسیارند  
 پس بعضی از خانه را از دست حجر امین از دست نهادند و در کن شامیر از اصل اساس قدیم فراتر بردند و داخل خانه ساختند  
 پناهی دیوار از کن اسودتار کن شامی که در پهلوی است تنگ نمودند پس باقی ماند از اساس بیت شنبه بر کن مرتفع و  
 مانند که شافروان میگویند استی کلاه رخ معانه ترجمه که کند قریش در جوف بیت شش سون قرار دادند و در دو  
 بنا بر این زیر مورخین دولت اسلام در اصول اخبار و فخر آنرا خویش ضبط نموده اند که چون مساوی بن ابی سفیان  
 مالک شد یزید بن مویه خلافت نشست و کس بدینه فرستاد تا او را آنگاه دیدن محمد از امام ابو عبد الله سبط و عبد الله بن  
 ابن عوام برای امی بیت ستاند و ایشان هر دو محض فرار از بیت یزید از دینه بگریختند و حضرت ابو عبد الله از کعبه  
 رفت و در آن خطب سعادت شهادت فائز گشت و یزید مسلم بن عقبه را با لشکر بسیار قبائل مردم حرمین شریفین مانور ساخت  
 و مسلم تحت بدینه آمد در موضع حربه با دینان داندخت و بر ایشان غالب آمد و از صحابه رسول تا بعین با حسان و  
 قرآن ده هزار و هفتصد کس کشت لشکران اسبها در مسجد رسول بستند و میان قبر و قبر آنحضرت قول سر کین انداختند  
 تا سه روز تمام بدینه بر عسکر شام خنجره بود که هر چه خواهمند بکنند گویند بعد از آن واقعه هزار زن بیوسی فرزندان آورده  
 و نسل ایشان را اولاد الحزب نام نهادند مسلم پس از سه روز بقیعه ایست برای یزید بیت گرفت بدین کما که جمله بنده کان و  
 باشد اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد از او کند آنگاه راه که پیش گرفت در عقبه هر شیعی بقولی در منزل قید برض بوت قتل  
 شد حصین بن نمیر انخواند و گفت یزید بعد از من امارت عسکر تو مقرر داشته باید بر حسب دستور وی عمل هر چه تا مقرر  
 بکند سانی و تخنیق بر کعبه نصب نمائی و عبد الله زهر را بسکیر کرده مترصد صد در فرمان یزید باشی این کجاست و راه دور  
 گرفت و حصین بود که رسید و جنگ در حویست و بر کعبه تخنیق بر بست و آتش بجانه خد افروخت و سقف آنرا بکله سوخت و  
 بیشتر دیوارهای آن ویران ساخت و حجر الاسود به باره سنگت در کن آن تیره و سیاه کردید و مردم از آسمان  
 اصحاب تخنیق در رسید و پانزده کس بروایتی میجو که کس اسوزانید و این واقعه در روز شنبه سوم بیح الادل سال  
 چهارم هجری افتاد پس یزید در غیر بنامه بازار ذبحه ذات الحجب جان بالک حمیم سپرد و غبار قند فروخت آنگاه  
 زیر با مردم گناش کرد که آیا باقی جدران دارکان نیز ویران ساخته کن و دیوار از سر بر آورده و بر همان حال  
 کند و خرابیا بصلاح رساند جابر بن عبد الله انصاری عبد الله بن عمرو حبشی را که یزید خراب کرده و عبد الله بن عباس  
 بنی

خانه خراب  
 خانه خراب  
 خانه خراب

# ابن علی صدیقی

۲۴۳

بعضی از آنها وقت تخریب فرمودند این زیر بافتوی جابر و ابن عمر بنده استمان شد و بر ویران کردن غریب گشت  
 و فی مثل زمان قریش و نسیان جاهلیت کس در مباشرت آن کاراطاعت او نیکرد و جرات احدی فانی نمود که در خانه  
 خدا کلکی در گو به عاقبت در یوم شنبه منصف جمادی دیگر مثل ولید بن مغیره خود کلنگ بدست گرفت و بسطع بیت بر شد  
 و چند سنگ بکند و سنگه مردم چون دیدند بوی سیح کردند زبید و لیر شدند و با ابن زبیر همراه گردیدند و او بنامی خانه از بر  
 بر پایه بسیار طیل بنا و شاد و روان را با مدهاری از حجر سمیل داخل خانه ساخت و در در برای آن قرار داد یکی در جانب  
 مشرق و دیگری در سمت مغرب و سقف بیت بر سه ستون چوبین استوار داشت و در ارتفاع آن هیچ وجه فرود  
 تا تمام لبندی دیوار خانه بیت و بعت دروغ انجامید چنانکه این زمان بر این ارتفاع میباشد و در سمت رکن شایسته  
 از درون آن پله نهاد که از آنجا بام توان شد و بر بام نودانی نصب کرده و روزها برای روشنائی قرار داد و شتر این  
 هندسی از روی حدیثی کرد که از خالد خویش عایشه بنت ابی بکر شنیده بود که گفت رسول الله فرمود ایما باشد اگر  
 این بود که قوم تو جاهلیت عهدی نزدیک دارند و بیم میکنم که از من پذیرند هر آینه خانه کعبه ویران ساختی و آنچه از  
 قریش از آن جا بسته اند میفرود می و بر آن دور یکی از سوی مشرق و دیگری از جانب غرب بنهادی تا آنجا که فرمود  
 اگر قوم تو بعد از من خواهند خانه را از نو بسازند بیایا مساحت بیرون شده با تو بنام پس حضرت نزدیک بعت  
 از حجر بعایشه بنمود و او این حدیث بنویس با پس بر روایت نمود و میان اهل خبر در نصب حجر الاسود در بنا هم اختلاف  
 یکی گفته عبدالله خود از آفران کرد و دیگری گفته سرش عباد بن عبدالله با عات حیرین شیبه و اثنی گفته سر و کرد  
 حمزه بن عبدالله الی بصره و از کتاب فاضل فاکهی نقل افتاده که کلید داران خود را غجره و اضع آن در مجلس بود  
 ولی در طریقی فرقی امامیه رضوان الله علیه مقرر است که باید نصب حجر بدست معصوم باشد و این از علامات حجت است  
 است پس باید در آن نوبت امام زین العابدین علیه السلام آن سنگ بهایون نصب فرموده باشد که ولی العظمی امام  
 از زمان بودند و بر هر حال چون عبدالله آن کار عظیم بر اوخت درون بیرون خانه ایما با بخلاق خوشبوی ساخت  
 پیر این قرطی بدان بوشاشید و صلاد و داد که هر که میطیع من باشد باید از شهر کعبه بیرون رود و از موضع تنگم عمره بیاید  
 و برای خانه خدا قربان بکشد و اگر نتواند لامحاله بر آن از دستطاعت تصدق نماید آنگاه خود با تمام اهل کعبه با پای برهنه  
 بیرون شده و از تنگم عمره آوردند و او در آن روز یکصد شتر قربان کرده و این عمره در بیت و منعم رجب شصت و چهار خان  
 بنا و حجاج در کتب سیر و تصانیف خبر مسطور است که چون عبدالله بن زبیر را با عبدالملک بن مروان در سلطنت اسلام  
 نزاع افتاد و حجاج بن یوسف از جانب عبدالملک برای دفع عبدالله نامزد گشت و وقتی که بکر رسید و حربا غایب کرد  
 زبیر مقاومت وی نتوانست بخانه خدا پناهی حجاج بخت تا در برابر کعبه منحنس بستند و سنگهای عظیم باریدند چندانکه سقف  
 کعبه بر سر عبدالله فرستاد و بناچار بیرون آخت و شمشیر کشید و زردانه جنگ کرد تا گشته گشت و حجاج سر وی در مشرق  
 فرستاد و قتل او در دیوچه بغداد و سه بیخاد و خانه کعبه تا چند روز همچنان ویران بود که مردم بنروز از بیخ و بنای  
 بودند اهل که فرصت کردند از خاک و سنگ خانه برای تمین همی بردند تا حجاج ادوات مرمت اسباب عمارت فرام  
 ساخت و وضع ابن زبیر بر هم زد و آنرا بر بنای قریش بنیاد نهاد چون یوار سمت حجر الاسود بجهت نصب آن رسید هر چند از  
 فراز کرده فرود افتاد و بجای خود نیامید اتفاق را انکس امام ابو الحسن علی بن الحسین علیه السلام در کعبه بود حجاج  
 متر

بنا حجاج خانه کعبه



# ابن علی از صدق

۲۳۵

سزای کار و حقیقت انحال زوی سوال کرد فرمود باید بر کس از خاک و سنگ خانه هر چه بوده است بیاورد چون همه ایاز  
 که این مذکور در جوف خانه بر یکدیگر زمین درون آن بلند شد چنانکه این زمان نیز تا مقابل آستان مقدس ارتفاع دارا  
 پس امام علی بن الحسین صلوات الله علیه به دست مبارک آن سنگ برگرفت و در جای خود نشاند و سپس نفسی سافت  
 کرد در فتنه فرمطیان که ایشان حجر بر آوردند و بهر بر دزدی سایر اجزاء و ارکان بیت کاکان بر حال بنا سابق با  
 بود بر منی از تحقیق اهل سیره مستقیمین اهل خبر گرفته اند اینکه برای کعبه ده بنا نوشته اند قسمی بر مجاز است چه در بعضی از بنا  
 تمامت خانه خراب نشده و بر استی از نو بر نیامده است مثل همین بنا حجاج که همان یواز سمت حجر اسمعیل علیه السلام  
 بود باضافت درسی در پشت کعبه که این زمان مبد و است و بقدر چهار ذرع و یک شبر از زیر آستانه در بنا ترقی و با قرائت  
 هر جهت بر حال بنا برین زیر کعبه است بنا سلطانزاد در اصل بر حجت بشرح مسطور افتاد که در کبر او سی حجر  
 شده و بنیادین نوبت نیز خانی که بعضی از مآثرین فقها امامه تصریح کرده اند بر وضع عمارت حجاج است از شرح کتب  
 من لا یخضره الفقه تصنیف فقهاء اهل طبع الله تراجم منقول است که در این کتب تمامت خانه را خراب کردند مگر از قریب  
 در بنا خانه تا حجر الاسود و مصلی رسول که در وسط دیوار حجر الاسود و کن میانی است که هر چند در ویرانی این قطعه کعبه  
 کاری نتوانستند و ظاهر آنکه سر باطنی این همه تعلق جدار و عدم امکان تخریب است که باید خبر الاسود را معصوم  
 فرمایند غیره می آنتی این شرح بنسبه یازده گانه خانه بود بر قریب که در اشعار ضمن ترجمت شیخ صدیقی اشاره شده بود  
 دورگی از مجامع کی از افضل متبیین قل از بنا یازدهم بنای دیگری بنظر رسیده مورخ بنه بنفصد و بنیاد است  
 بحری گوید که یازدهم در سنه ثمان و حجتین المحدثین چون از سقف کعبه سبکت و باران داخل خانه  
 قاضی که محمد بن محمود در انبیا بحضرت نند او ندهار روم سلطان سیماخان از آل عثمان حوق عرضه کرد و خود را  
 از ابو السواد عمادی مفتی قسطنطنیه استقامت نمود وی بخوارتجه با عادت عمارت آن قوی نوشت پس سلطان  
 بر عهد قاضی که مثالی بر نگاشت و شرف مباشرت اشحن حیدر ادرزانی است و قاضی دیوم محمد چهارم  
 بیت الاول منه بنفصد و بنیاد و هم با فتوی ابو السواد در حرم حاضر شد و فقهاء که را احضار کردند بیان بود شیخ مظفر  
 شهاب الدین محمد بن محمد شافعی و شیخ محمد بن ابی الحسن بکری و غیره و بعضی از معاصره بن قوی بر عدم بوز او بود  
 ولی عاقبت شریف که احمد بن ابی منی بسی سسی کرد تا سقف بیت برداشت و در نهایت استقامت با جتیش عیند آن  
 بیت مقدس از بهر خلقت عالم تا کنون دوازده ذرت خواب بود و الله اعلم

بنای سلطان کعبه  
 بمسجد کعبه

# ابو جعفر از دلبری خالی اشبیلی

از فضیله بی نظیر و دانشمند آن بیدیل است و از اعیان اهل اشبیلی در علوم فقه و حدیث و تفسیر و فقه و اصول  
 طبیعی و الهی درجه علیا داشته و او را در کتب ارسطاطالیس و دیگر اهل علمای متقدمین قبی و افی و نظری کافی بود  
 و در فن طب و هر جزئی از اجزای آن از نظری علمی مایه تعلق بهاد نام و بر اعمال بد و تراکیب ادویه غیره توانا بود  
 و او نیز از فضیلت که جمع داشته است با هم در عنوان شرح حال می در بیان مسطور داشته کار تحقیق العلوم  
 الیکتیه منقوله لتمامه من کتب ارسطاطالیس و غیره من الحکماء المنقذین عالمنا فی الفتنه و الحکمه

بنای سلطان کعبه  
 بمسجد کعبه